

سرمقاله

"انتخابات" مجلس و

تلاش برای گرم کردن تنور!

... ماهیت سیستم انتخاباتی در هر نظام اقتصادی-سیاسی ای جدا از ماهیت آن نظام نیست. در شرایط سلطه بورژوازی وابسته به امپریالیسم و روینای ناگزیر این نظام یعنی یک دیکتاتوری عریان متکی بر زور سرنیزه، طبقه حاکم کوچکترین ارزشی برای رای واقعی توده ها قایل نیست. انتخابات در چنین نظامی صرفا برای مشروعیت بخشیدن به دیکتاتوری حاکم است. در نتیجه، در چارچوب چنین نظام و رژیم سیاسی حافظ آن، دولتها و مجلسهای فرمایشی جمهوری اسلامی از هر دار و دسته ای، تنها برای پیشبرد خطوط سیاسی اقتصادی امپریالیسم و منافع بورژوازی وابسته ایران با توجه به شرایط و بحران نظام و نیازهای آن بر سر کار می آیند و برای توجیه و عملی کردن سلطه خویش نه بر آرا توده ها بلکه بر اراده طبقه حاکم و ابزارهای سرکوب سیاسی و ایدئولوژیک آن استوار هستند.....

صفحه ۲

خاطره جانباختگان ۸ تیر ۱۳۵۵ چریکهای فدایی خلق،

رفیق کبیر حمید اشرف و همزمانش

رفقا: یوسف قانع خشکبیجاری،

غلامرضا لایق مهربانی، محمد رضا یثربی،

فاطمه حسینی، محمد حسین حقنواز،

مهدی توکلی، عسگر حسینی ابرده،

علی اکبر وزیر، طاهره خرم،

غلامعلی خراط پور

و ۸ تیر ۱۳۶۰، رفقا:

مادر انقلابی، روح انگیز دهقانی،

بهزاد (مهدی) مسیحا، نوروز قاسمی،

و حسین تنگستانی

که بدست دژخیمان جمهوری اسلامی

به شهادت رسیدند،

گرامی باد!



"آرایش تهاجمی وزارت اطلاعات" و ضرورت هشپاری نیروهای انقلابی!

.... درست به موازات تشدید تلاشهای ساوامای جمهوری اسلامی برای پیشبرد خط ضد انقلابی خویش، یعنی "نفوذ" و "ایجاد شک و تردید در میان نیروهای مخالف"، و گرفتن آرایش "تهاجمی" بر علیه این نیروها، چگونه در دنیای مجازی، همین خط ضد انقلابی و اهریمنی حتی توسط برخی که خود را در صف نیروهای مخالف جلوه می دهند به پیش برده می شود. در حقیقت در راستای سیاست "تهاجم" به اپوزیسیون، وزارت اطلاعات نه تنها قلم بدستان سرسپرده علنی و شناخته شده خویش را به خدمت گرفته بلکه کسانی را هم در چهره نامشخص به کار در حوزه نظر برگمارده است. اینها به اسم اپوزیسیون در این یا آن نشریه و سایت در داخل یا خارج از کشور به مزدوری مشغولند. در عین حال وزارت اطلاعات کوشیده است روشنفکرانهای نادانی را هم به خدمت بگیرد که در تعقیب منافع حقیر خویش حتی استعداد بازیچه دست ارتجاع قرار گرفتن را هم دارا بوده و در عمل آن را نشان می دهند.....

قتل عام وحشیانه در نروژ،

محصول سیاستهای نژادپرستانه

امپریالیستی است!

... منبع بیشتر فاکت هایی که "برابویک" در مانیفست خود به کار برده، انتشارات اینترنتی فرد نژادپرستی به نام "فجوردمن" است. برخی از فاکت ها نیز از میان انتشارات راست ترین و ارتجاعی ترین بخشهای بورژوازی امپریالیستی، نظیر حزب "تی پارتی" آمریکا و یا "حزب آزادی" اتریش، و دیگر احزاب دست راستی و نژادپرست که برخلاف احزاب نئونازیست، طرفدار آمریکا و اسرائیل هستند انتخاب شده است. نظرات نژادپرستانه این احزاب دست راستی را بسیاری از دولتهای اروپایی نیز تبلیغ و ترویج کرده....

صفحه ۱۵

روشهای اپورتونیستی در برخورد با

تئوری مبارزه مسلحانه!

... در پروسه انقلاب برای سوسیالیسم این طبقه کارگر است که بعنوان نیروی اصلی و تا به آخر انقلابی میتواند و باید رهبری انقلاب را در دست گرفته و هژمونی خود را بعنوان شرط پیروزی انقلاب اعمال کند. در حقیقت هم به هیچ وجه دعوی معتقدان به تئوری مبارزه مسلحانه با مدافعین "کار آرام سیاسی" نه بر سر ضرورت اعمال هژمونی طبقه کارگر و یا تشکیل و نقش حزب کمونیست بمنابه عالیترین شکل طبقاتی پرولتاریا در رهبری انقلاب بلکه در ابتدا بر سر یاهها و چگونگی این امر است....

صفحه ۷

در صفحات دیگر

• پیاد کمونیست فراموش نشدنی

• دکتر نورمن بشون ۱۶

• گزارشات ۱۴ و ۲۰

• "راه توده" و ۳۰ خرداد

..... ۱۸

• آرش کمانگیر و طالبان ما

..... ۱۹

"انتخابات" مجلس و تلاش برای گرم کردن تنور!



جمهوری اسلامی سیستمی برای بزرگ کردن چهره کریم دیکتاتوری حاکم با نمایش آراء میلیونی از پیش آماده شده است. از سوی دیگر این واقعیتی است که در لحظه مشخص حاضر یعنی چند ماه مانده به نهمین دوره انتخابات مجلس، جمهوری اسلامی از نقطه نظر عدم مشروعیت و درجه ورشکستگی در افکار عمومی، در یکی از ضعیف ترین موقعیتهای ۳۲ سال اخیر خود قرار گرفته است. مقامات جمهوری اسلامی از هر دو جناح باصطلاح اصول گرا و اصلاح طلب، در شرایطی مشغول فریفتن مردم برای کشیدن آنها به پای صندوقهای رای می باشند که هنوز خیابانها و سیاهچالهای آنها آغشته از خون توده هایی است که در جریان یکی از عظیم ترین مارش های مردمی سه دهه گذشته یعنی در جنبش انقلابی سال ۱۳۸۸ یکبار دیگر رای واقعی خود نسبت به

تمامیت نظام دیکتاتوری حاکم را در خیابانها به منصفه ظهور رساندند. آنها در جریان نمایش قدرت تاریخی خود آزادانه با فریادی هر چه رساتر به جمهوری اسلامی، به نظام دیکتاتوری حاکم و به همه جناح ها و دار و دسته های درونی رژیم "نه" گفتند و خواهان سرنگونی آن شدند و با دست خالی و هر آنچه که در توان داشتند برای پرافکندن این رژیم ضد خلقی تلاش کردند. آنها گوشه ای از نفرت انباشته شده حاصل از ۳۰ سال حکومت جبارانه جمهوری اسلامی و ولی فقیهش را در جامعه به نمایش گذاردند، خواست و اراده واقعی خود را جاری ساختند، کوس رسوایی اصلاح طلبان فریبکار را در تموج غرنده جنبش سرنگونی طلب خویش به صدا درآوردند و در تلاش برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از نثار خون خود نیز دریغ نکردند. تمامی این فداکاریها در حالی صورت گرفت که همه می دانند تجربه جنبش انقلابی سال ۸۸ تنها یکی از تلاشهای سترگ و وقفه ناپذیر کارگران و مردم در بند ما برای نمایش "رای" واقعی شان نسبت به حکومت جمهوری اسلامی و دیکتاتوری حاکم بود که با بیرحمی تمام توسط دژخیمان حاکم پاسخ گرفت و به خون نشست. حال با توجه به چنین واقعیتی است که جمهوری اسلامی بار دیگر با بکار گیری توان تمام نیروها و جناح های مرتجع خویش، به فراست گدایی و کسب "آرا" توده ها و کشاندن تعداد هر چه بیشتری از آنان به مضحکه انتخاباتی مجلس نهم به منظور نمایش مشروعیت نظام ضد خلقی خویش بویژه در انظار افکار عمومی بین المللی و اربابان جهانیش افتاده است. تبلیغات مرتجعین حاکم مبنی بر باصطلاح دعوت و افناع اصلاح طلبان برای حضور در انتخابات و ناز و کرشمه ها و شرط قابل شدنهای این دار و دسته، تماما با هدف گسترش توهم امکان برگزاری انتخابات سالم و دمکراتیک در جمهوری اسلامی بوده و و مانور فریبکارانه بزرگ دیگری است که گردانندگان نظام با توسل به آن می خواهند در شرایط بحرانی کنونی در توده ستمدیده امید و توهم

در نزدیک شدن موعد نهمین دوره "انتخابات" مجلس شورای اسلامی، مقامات رنگارنگ رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته ای به میدان آمده اند و هر یک با سازی متفاوت، در یک ارکستر هماهنگ مشغول دمیدن و گرم کردن تنور سرد انتخاباتی دیکتاتوری حاکم شده اند. رژیمی که هنوز از سرکوب قیام میلیونی توده های تحت ستم پس از آخرین مضحکه انتخاباتی ریاست جمهوری خود فارغ نشده، رژیمی که هنوز از پنجه های اهریمنی اش خون زنان و مردانی می چکد که به بهانه تقلب در انتخابات سال ۱۳۸۸ به خیابانها ریختند و فریاد "مرگ بر رژیم" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه" سردادند، و بالاخره رژیمی که حتی تاب شنیدن شعار های در چارچوب نظام مثل "رای من کو؟" را نیاورد، اکنون با نقش آفرینی جناح های مختلف درونیش، در سودای تلاش برای کشاندن دوباره توده های خشمگین به بساط انتخابات فرمایشی مجلس فرمایشی خویش در اسفند ماه امسال است.

از سوی دیگر در پاسخ به این "دعوت" برای گرم کردن تنور انتخابات و فریب توده ها، "اصلاح طلبان" فریبکار حکومتی نیز که نشان داده اند، سودایی جز تضمین حفظ سلطه نظام سرکوبگرانه حاکم بر زندگی توده های در بند ندارند، با شیبادی تمام با قایل شدن "شروطی"، از ضرورت شرکت در بساط انتخاباتی حکومت سخن می گویند. خاتمی فریبکار که دولت او با پروژه کلان اصلاحات در سال ۱۳۷۶ جنبش اعتراضی توده ها را سرکوب و برای نظام دیکتاتوری حاکم ۸ سال وقت خرید، در این اوضاع و احوال مدعی شده که باید "فضا باز شود، احزاب آزادانه فعالیت کنند، حبس ها و حصرها منتفی شود تا همگان در انتخابات شرکت کنند"، از او نقل شده که «اگر شرایط فراهم نشود، حتما در انتخابات شرکت نمی کنیم.» (وب سایت میهن) و این در شرایطی است که برخی "اصول گرایان" مشخصا خواستار بازگشت وی به صحنه انتخابات شده اند.

در راستای همین تلاشهاست که دستگاه های تبلیغاتی طبقه حاکم، از زبان برخی از سرشناس ترین چهره های سازمانده انتخاباتی تقلبی سال ۱۳۸۸، که اکنون ورشکستگی تام و تمام جمهوری اسلامی در سطح جامعه را به عینه می بینند، برای "دمکراتیک" نشان دادن مضحکه انتخاباتی مجلس، خواهان مشارکت "اصلاح طلبان" و بطور مشخص بازگشت خاتمی به منظور گرم کردن تنور انتخاباتی در انتخابات مجلس شده اند. به گزارش آفتاب ولی اسماعیلی عضو هیأت رییس فراکسیون اصولگرایان مجلس با دعوت از اصلاح طلبان حکومتی برای مشارکت در انتخابات آتی، "حضور" آنها را "موجب افزایش مشارکت مردم" دانسته است. او تأکید کرده است: "به اعتقاد من حضور اصلاح طلبان در انتخابات مجلس موجب افزایش شور و شعور مردم می شود." و اضافه کرده است که با این کار از جمله "

این تبلیغات و جو سازی در افکار عمومی به منظور ایجاد توهم امکان بر گزار ی انتخابات آزاد در نظام دیکتاتوری حاکم در شرایطی دامن زده می شود که بررسی واقعیات عینی نشان می دهد که پس از ۳۲ سال حتی برای عقب افتاده ترین و ناآگاه ترین اقشار جامعه ثابت شده که در سیستم انتخاباتی فاسد و ضد مردمی جمهوری اسلامی هیچ تغییر اساسی ای اتفاق نیفتاده است. سیستم انتخاباتی

تبلیغات و جو سازی در افکار عمومی به منظور ایجاد توهم امکان برگزاری انتخابات آزاد در نظام دیکتاتوری حاکم در شرایطی دامن زده می شود که بررسی واقعات عینی نشان می دهد که پس از ۳۲ سال حتی برای عقب افتاده ترین و ناگاه ترین افشار جامعه ثابت شده که در سیستم انتخاباتی ضد مردمی جمهوری اسلامی هیچ تغییر اساسی ای اتفاق نیفتاده است. سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی سیستمی برای بزک کردن چهره کره دیکتاتوری حاکم با نمایش آراء میلیونی از پیش آماده شده است.

کند. سال هشتاد و چهار با تعجب هرچه تمام سازمان برنامه و بودجه را منحل کردند که بعد هم معلوم شد که آقایان می خواهند همه چیز زیر نظر خودشان باشد و مجلس هم هیچ گونه دخالتی در این امر نکرد؛ خوب این چه مجلسی است که نمی تواند از حقوق مردم دفاع کند؟!»

واقعیت این است که تجربه ۸ دوره انتخابات مجلس و ده ها انتخابات دیگر نشان داده که در جمهوری اسلامی و حکومت "امام زمان" که لافاه سلطه طبقه بورژوازی زانو صفت وابسته به امپریالیسم است، در عمل، **تمامی تصمیمات مهم مربوط به چگونگی اداره و کنترل نظام و از جمله ترکیب دولت و مجلس در بیت رهبری گرفته شده و سپس این وظیفه جناح های مختلف حکومت است که تا به انتصابات حکومتی، ظاهر یک انتخابات مردمی بدهند.** معیار در این بساط نه رای توده ها بلکه اراده ضد خلقی و نیاز های طبقه حاکم می باشد که قبلا صندوقهای رای را با آن پر کرده اند. در نتیجه شرکت در این مضحکه های انتخاباتی با هر ترکیبی هم که برای کاندیداهای آن معرفی شوند، همانطور که تجربه ثابت کرده تنها در خدمت طولانی تر کردن عمر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و شرایط اسارتبار زندگی توده هاست. تحریم نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی همانطور که اکثریت توده های تحت ستم ما در طول ۳۲ سال گذشته نشان داده اند تنها پاسخ مناسب به تبلیغات دیکتاتوری حاکم است. انتخابات آزاد، قبل از هر چیز به محیطی دمکراتیک و آزاد برای تجلی یافتن اراده آزاد توده ها نیاز دارد و در شرایط دیکتاتوری مطلق العنان جمهوری اسلامی امکان برقراری چنین محیط آزادی با مبارزه برای سرنگونی این رژیم و تمامی دار و دسته های درونیش گره خورده است. پس با اتکا به چنین تجربه مادی ای باید گفت که برای برقراری شرایط یک انتخابات دمکراتیک و مردمی؛ پیش بسوی گسترش مبارزه انقلابی برای نابودی جمهوری اسلامی! این رای قلبی توده های تحت ستم ما ست.

رژیم سیاسی حافظ آن، دولتها و مجلسهای فرمایشی جمهوری اسلامی از هر دار و دسته ای، تنها برای پیشبرد خطوط سیاسی اقتصادی امپریالیسم و منافع بورژوازی وابسته ایران با توجه به شرایط و بحران نظام و نیاز های آن بر سر کار می آیند و به این علت، برای توجیه و عملی کردن سلطه خویش نه بر آرا توده ها بلکه بر اراده طبقه حاکم و ابزارهای سرکوب سیاسی و ایدئولوژیک آن استوار هستند. همانگونه که تجربه ۳۲ سال حکومت مذهبی جمهوری اسلامی و سالهای حکومت شاه نشان داده، جناح های مختلف طبقه حاکم برای حفظ این نظام هیچ چاره ای جز اعمال دائم سرکوب نداشته و ندارند. دمکراسی حتی به معنی صوری و بوزوایی آن در این نظام کمترین محلی از اعراب ندارد. در چنین نظامی یعنی سرمایه داری وابسته، نه تنها سیستم حاکم فاقد پیش شرطهای لازم برای برگزاری هر گونه انتخابات دمکراتیکی ست، بلکه با توجه به سلطه یک دیکتاتوری عریان به مثابه روینای ذاتی نظام، حتی از انتخابات صوری بورژوازی در کشورهای سرمایه داری متروپل، که در آن طبقه حاکم حداقل هر ۴-۵ سال یکبار به شهروندان اجازه انتخاب بین یکی از احزاب حاکم را می دهد نیز خبری نیست.

تجربه بیش از سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی و سازمان دهی ده ها انتخابات مختلف در چارچوب دیکتاتوری حاکم نشان داده که اصولا انتظار انتخابات "آزادانه" و "دمکراتیک" در جمهوری اسلامی در خوش بینانه ترین حالت، یک توهم احمقانه و فریبکاری آشکار است. وجود یک قانون اساسی ضد مردمی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، و حاکمینی که با ضرب و زور تأکید می کنند مشروعیت خود را نه از رای توده ها و از روی زمین بلکه از اراده "خدا" و از آسمان می گیرند، اولین و ساده ترین مانع هر گونه انتخابات دمکراتیک در چنین نظامی ست. همچنین اعمال نظارت استصوابی در این مضحکه، با هدف از صافی گذراندن نهایی کاندیدها و کسب اطمینان از اینکه آنها در "ولایت فقیه" ذوب هستند، یکی دیگر از نشانه های این واقعیت است که در جمهوری اسلامی ما نه با انتخابات متکی بر رای آزاد توده ها بلکه با انتصابات حکومتی روبرو هستیم که در روز نمایش انتخاباتی با نمایش میلیونی آراء تقلبی توجیه می شوند. ورشکستگی سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی آنقدر هویداست که حتی خادمین خود نظام نیز با مشاهده رسوایی این سیستم در انتظار توده ها، گاه و بیگاه به آن معترف می شوند. در همین رابطه اخیرا آخوند دستغیب در دیدار با دانشجویان دانشگاه های شیراز در رابطه با فرمایشی بودن مجلس در جمهوری اسلامی می گوید: «تا این نظارت استصوابی لغو نشود وضع همین است که مشاهده می کنید؛ بدین معنی که مجلس الان مجلس مستقلی نیست و نمی تواند از حقوق مردم دفاع

تغییر در شرایط نکبت بار زندگی شان را از طریق شرکت در مضحکه انتخاباتی و پشتیبانی از یک جناح ایجاد کنند؛ و سر آخر نیز شرکت آنها را دستمایه "مشروعیت" رژیم ضد خلقی خود در داخل و خارج کشور قرار دهند. اما نکته مضحک آنجاست که تمسک به کالبد بی جان و متعفن "اصلاح طلبی" و به پیش راندن مهره های جنایتکار و عوامفریبی نظیر خاتمی و رفسنجانی و دار و دسته هایشان زیر نام "اصلاح طلب" و "پراگماتیست" برای گرم کردن تنور انتخابات، در حالی صورت می گیرد که این مهره ها با توجه به سابقه و ماهیت ضد خلقی شان، حتی ظرفیت گرفتن پر طرفداری از دمکراسی برای جلب توده ها را هم ندارند. چرا که تا مغز استخوان به نظام ارتجاعی حاکم وابسته هستند. در همین رابطه چهره باصطلاح برجسته پروژه "اصلاحات" یعنی خاتمی فریبکار با صراحت مطرح می کند که "اگر صحبت از انتخابات آزاد می کنیم برای این است که ذات جمهوری اسلامی این بوده، ما که خواستار انتخابات مطلوب و سالم هستیم از جمهوری اسلامی و نظامی که مردم به آن رأی دادند دفاع می کنیم" و یا رفسنجانی جنایت پیشه تأکید می کند: "برگزاری انتخابات آزاد مجلس و ریاست جمهوری با حضور واقعی تمامی جناحها و گروههای دلسوز و معتقد به نظام و قانون اساسی می تواند به خروج از اوضاع کنونی کمک کند." و برای زدودن هر گونه توهمی تصریح می کند که "در وضعیت کنونی بدیلی برای نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه و نیز شخص آیت الله خامنه ای به عنوان ولی فقیه در کشور نمی شناسد".

آیا این تأکیدهای صریح بر التزام منادیان فریبکار "انتخابات آزاد" به "نظام" دیکتاتوری حاکم و "قانون اساسی" و "ولی فقیه" اش، در جمهوری اسلامی، کوچکترین توهمی در مورد رسوایی نمایش انتخاباتی مجلس، چه با وجود و یا بدون وجود "اصلاح طلبان" ایجاد می کند؟ و تازه مگر در کدام یک از مجلس های حایز اکثریت توسط "اصلاح طلبان" حکومتی و یا ۸ سال حکومت دولت خاتمی فریبکار، کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان، خلفهای تحت ستم ما به کوچکترین حقوق پامال شده خود دست یافته اند که با اتکا به تجربه آن خواهان دوباره رای دادن به این جناح ضد خلقی از طبقه حاکم باشند؟

ماهیت سیستم انتخاباتی در هر نظام اقتصادی- سیاسی ای جدا از ماهیت آن نظام نیست. در شرایط سلطه بورژوازی وابسته به امپریالیسم و روینای ناگزیر این نظام یعنی یک دیکتاتوری عریان متکی بر زور سرنیزه، طبقه حاکم کوچکترین ارزشی برای رای واقعی توده ها قابل نیست. انتخابات در چنین نظامی صرفا برای مشروعیت بخشیدن به دیکتاتوری حاکم است. در نتیجه، در چارچوب چنین نظام و

"آرایش تهاجمی وزارت اطلاعات" و ضرورت هشپاری نیروهای انقلابی!

الذکر، هرچند سخنان اخیر وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی فاقد نکته تازه ای ست، اما این تبلیغات رسمی و تهدیدات رئیس وزارتخانه مزبور مبنی بر "سرمایه گذاری" و "برنامه" ریزی برای تهاجم به نیروهای مخالف و تلاش برای "نفوذ" و "ایجاد تردید و شکاف در جریان ضد انقلاب‌های خارج نشین" در دو سال آینده، نشان دهنده نیاز مبرمی ست که دیکتاتوری حاکم در وضعیت بحرانی کنونی برای تعرض به نیروهای مخالف خود احساس می کند. **این، نکته ای ست که باید مورد توجه نیروهای انقلابی قرار گیرد و با هشپاری با آن برخورد شود.** اگر به شرایطی که تبلیغات فوق الذکر در بطن آن جریان دارد توجه کنیم خواهیم دید که مقامات اطلاعاتی جمهوری اسلامی در حالی از برنامه ریزی دو ساله و ضرورت تهاجم و ایجاد تردید و شکاف در میان نیروهای مخالف خود صحبت می کنند که کلیت دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی هنوز با عواقب ناشی از خیزش انقلابی عظیم توده ها در سال ۸۸ که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی آنرا "فتنه" می نامد، دست و پنجه نرم می کند و مقامات امنیتی همچنان از رابطه بین خیزش انقلابی توده های فاقد تشکل در داخل و نیروها و تشکیلات های مخالف مستقر در خارج کشور در هراس هستند و به آن معترف شده اند.

یکی از مهمترین مسایلی که سوژه مشترک بازجوهاى جلاذ رژیم در کهریزک ها و سپاهچالهای جمهوری اسلامی بر علیه جوانان دستگیر شده را تشکل داده است، همانا حساسیت آنان روی وجود ارتباط جوانان در داخل ایران با نیروهای خارج کشور و فشار برای یافتن سرخ های تشکیلاتی بوده است. در طول آسال اخیر ارزیابی و مقابله با این خطر، یکی از دغدغه های دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی را تشکل داده است. اکنون نیز نگرانی از چنین نقش و رابطه ای ست که ضرورت "برنامه" ریزی و تشدید سرمایه گذاری به منظور "نفوذ و در هم ریختگی و ایجاد تردید و شکاف در جریان ضد انقلاب‌های خارج نشین" را برای استعمارگران حاکم شدت بخشیده است.

در اینجا لازم است روی یک موضوع مهم که با زندگی و مسایل سیاسی افراد مبارز ارتباط تنگاتنگ دارد، تأکید شود. معمولاً وقتی از وزارت اطلاعات، عملکرد و مزدورانش سخن به میان می آید آنچه در ذهن متبادر می شود بیشتر اوقات تصویری از شکنجه گر و یا یک حیره خوار مزد بگیر مخفی و علنی برای شکار، زندانی کردن و شکنجه و ترور انقلابیون است؛ مزدوری که با اعمال قدرت فیزیکی و مبادرت به جنایت و تبهکاری به قلع و قمع و سرکوب مخالفین نظام و تشکیلاتهای آنان دست میزند. گرچه بدون شک چنین تصویری، یک تصویر واقعی از عملکرد دستگاه های امنیتی ارائه می دهد، اما این تصویر بشدت ناکامل و سطحی است.

تجربه چندین دهه مبارزه تشکلهای مردمی و انقلابی با دو رژیم دیکتاتوری شاه و جمهوری اسلامی و دستگاه های امنیتی آنان نشان داده که ما نه صرفاً با یک دستگاه شکنجه گر و خشن بلکه با یک سیستم مخوفی روبرو هستیم که با مبادرت به اشکال متنوع عملیاتی در حوزه های سیاسی-ایدئولوژیک نیز وظیفه مرکزی و استراتژیک خود یعنی حفظ نظام و رژیم حاکم را به پیش می برد. در واقع، اعمال بی وقفه زور و سرکوب فیزیکی از یکسو و مبارزه ای دائمی در تمام عرصه های سیاسی و ایدئولوژیک برای نابود کردن تشکلهای مخالف و جنبش های انقلابی توده ها از سوی دیگر، وظیفه بنیادی دستگاه های امنیتی ضد خلقی را تشکل می دهد. با اتکا به تجارب عینی، در مبارزه طبقاتی بین طبقات

تبلیغات مسموم وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی حول طرح "الماس" و "نفوذ" در اپوزیسیون و انعکاس وسیع آن توسط رسانه های رژیم در داخل و خارج کشور و همچنین سخنان اخیر وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در مورد "برنامه" ها و "سرمایه گذاری" دو سال اخیر این وزارت برای "نفوذ" در میان مخالفین و اتخاذ "آرایش تهاجمی" نسبت به "ضد انقلاب خارج نشین" نظام، بار دیگر از تلاشهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی برای خفه کردن هر صدای مخالف پرده برداشته است

در حالی که چند هفته از کارزار تبلیغاتی وزارت اطلاعات رژیم در مورد ادعای "نفوذ" این ارگان جهنمی در میان بخشی از نیروهای اپوزیسیون و "قریب" آنها از طریق "تشکل دولت در تبعید" نمی گذرد، در روزهای اخیر، خبرگزاری "مهر" سخنان وزیر اطلاعات رژیم، "حجت الاسلام مصلحی" را در توضیح برخی فعالیتها و تحرکات ضد انقلابی جاری و برنامه های امنیتی و اطلاعاتی آتی این نهاد ضد مردمی بر علیه نیروهای مخالف به تفصیل منعکس نموده است. در این سخنان که در خطبه های پیش از نماز جمعه پخش شده است، وزیر اطلاعات با تأکید بر اهمیت تاریخی و نقش وزارت اطلاعات از نظر "امام" و "رهبری" فعلی تأکید می کند که **ماموران این وزارتخانه برغم عدم درگیری در "جنگ فیزیکی" با دشمنان نظام، در حال "جنگ اطلاعاتی سنگینی" برای "نفوذ و به هم ریختگی مجموعه ضد انقلاب" هستند.** وی ضمن توضیح نقش وزارت اطلاعات برای مقابله با "تهدیدات" بر علیه نظام، جدا از "مسایل امنیتی"، بر "وظایف" این وزارتخانه برای پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی در "همه ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" تأکید کرد. وزیر اطلاعات، در بخش دیگری از سخنان خود با اشاره به "ضربات جبران ناپذیر" ناشی از جنبش انقلابی توده ها در سال ۸۸ عنوان نمود که **با "سرمایه گذاری بسیار زیاد" در "دوسال گذشته در این وزارتخانه" تلاش شده "که مجموعه اطلاعاتی کشور از حالت تدافعی بیرون بیاید و در مقابل دشمنان حالت تهاجمی بگیرد."** مصلحی در توضیح وظایف فعلی مزدوران دستگاه امنیتی رژیم "ایجاد تردید و شکاف در جریان ضد انقلاب‌های خارج نشین" را از جمله تازهترین اقدامات وزارت خانه اهریمنی خویش اعلام کرد و وعده داد که در "آینده نزدیک برنامه‌های دیگر وزارت اطلاعات برای نفوذ و به هم ریختگی مجموعه ضد انقلاب" را به مردم اطلاع خواهد داد.

تا آنجا که به نقش دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی بطور کلی و وزارت اطلاعات اهریمنی جمهوری اسلامی بطور مشخص باز می گردد این حقیقت روشنی ست که اصولاً تلاش برای سرکوب فیزیکی، نفوذ در صفوف نیرو های مخالف، تلاش برای ایجاد اغتشاش فکری و تشکیلاتی در درون سازمان های انقلابی و بالاخره نابود ساختن نیروهای مخالف نظام یکی از وظایف همیشگی این نهادهای جنایتکار و ضد خلقی ست که با هدف حفظ شرایط ظالمانه حاکم صورت می گیرد. اتفاقاً کارنامه سراسر جنایت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از اولین روزهای تاسیس اش تا کنون، نشان می دهد که این نهاد مخوف و جنایتکار چگونه با بهره گیری از تجارب ساواک شاه و کادرهای آن در وزارت اطلاعات و همچنین با در دست داشتن منابع مالی چشمگیر، در طول چند دهه با تلاشی وقفه ناپذیر به پیشبرد وظیفه اصلی اش یعنی حفظ نظام و حراست از دیکتاتوری حاکم پرداخته و در این راه از سازمان دادن هیچ جنایتی در حق توده ها و فرزندان پیشاهنگ آنان کوتاهی نکرده است. بنابراین، با تکیه بر واقعیت های فوق

تجربه چندین دهه مبارزه تشکلهای مردمی و انقلابی با دو رژیم دیکتاتوری شاه و جمهوری اسلامی و دستگاه های امنیتی آنان نشان داده که ما نه صرفاً با یک دستگاه شکنجه گر و خشن بلکه با یک سیستم مخوفی روبرو هستیم که با مبادرت به **اشکال متنوع عملیاتی در حوزه های سیاسی- ایدئولوژیک نیز وظیفه مرکزی و استراتژیک خود یعنی حفظ نظام و رژیم حاکم را به پیش می برد.** در واقع، اعمال بی وقفه زور و سرکوب فیزیکی از یکسو و مبارزه ای دائمی در تمام عرصه های سیاسی و ایدئولوژیک برای نابود کردن تشکلهای مخالف و جنبش های انقلابی توده ها از سوی دیگر، وظیفه بنیادی دستگاه های امنیتی ضد خلقی را تشکیل می دهد.

واضح است که در چنین شرایطی، برای همه انسان های دلسوز کوشنده راه سعادت و خوشبختی توده ها، شناخت نیروهای اطلاعاتی که با عنوان مخالف رژیم در اپوزیسیون ظاهر می شوند کاری راحت و آسان نیست. تازه در این میان، روشنفکرانهای نادان نیز هستند که در ارتباطی غیر مستقیم و نا آگاهانه با آن وزارت جهنمی، پیگیرانه و بی مهابا به جا انداختن خطوط و پیشبرد هدفی مشغولند که از سوی وزارت اطلاعات برای تهاجم به نیروهای مخالف، مطرح شده است.

در دنیای مجازی و در محیط خارج از کشور، نیروهای مبارز با افراد یا جریانی مواجه هستند که در شرایط سلطه یکی از تبهکارترین دیکتاتوریهای ضد خلقی حاکم بر حیات و هستی کارگران و خلقهای تحت ستم ما، به جای مبارزه و یا کمک به مبارزه برای برافکندن رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، ضمن ادعای مخالفت با رژیم حاکم، اساس فعالیت نظری خود را "مبارزه" و "تهاجم" به مخالفین جمهوری اسلامی و بویژه نیروهای رادیکال و انقلابی قرار داده اند، تا جایی که جریانی دائمی از سم پاشی و دروغ پراکنی بر علیه سازمانها و نیروهای رادیکال، تلاش برای نفوذ، ایجاد تفرقه و شک و تردید در میان این نیروها، کوشش برای تلف ساختن و منحرف کردن انرژی مبارزاتی فعالین سیاسی رادیکال در کانالهای انحرافی و اصولاً تلاش برای کوییدن و تضعیف هر گونه تشکل انقلابی و مبارز موجود در افکار عمومی و ... دغدغه دائمی و اساس "پراتیک" این جریان یا افراد را تشکیل می دهد. البته در بعضی موارد، این فریبکاری یعنی حرکت در جهت و یا به موازات خط ضد انقلابی وزارت اطلاعات در قالب به اصطلاح نقد و انتقاد یک نیروی انقلابی و در عین حال تظاهر به همراهی با نیروهای مبارز و مخالف، به ناگزیر افشا گشته و چهره سیاه برخی از این "منتقدین" ظاهراً اولترا انقلابی و یا ساینها و بلندگوهای آنان برای افکار عمومی روشن شده است. به عنوان یک مثال، در این زمینه خواننده علاقه مند می تواند به اعلامیه اخیر "حزب کمونیست ایران- کومه له" در مورد یکی از فعالین سابق این جریان بنام نادر کیانی رجوع کند، که با به راه انداختن یکی دو سایت اینترنتی و نوشتن مطالب متعددی به "انتقاد" و "افشاگری" بر علیه "حزب کمونیست ایران- کومه له" و رهبرانش پرداخته است. این "افشاگری" ها و "انتقادات" در شرایطی ست که معلوم شده که وی بدلیل تلاش برای نفوذ در روابط تشکیلاتی کومه له و رو شدن روابط پنهانش با دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از این جریان اخراج شده بود. نامبرده پس از افشای رابطه اش به عنوان مامور نفوذی در کومه له و ترک صفوف این جریان، توسط ماموران "حکومت خودمختار کردستان" دستگیر و پس از تحمل ۳ ماه زندان، به مقامات جمهوری اسلامی تحویل داده شد. البته نمونه فوق تنها یک مورد از تلاشهای ضد انقلابی جمهوری اسلامی برای پیشبرد خط نفوذ، تهاجم و یا تضعیف نیروهای مخالف در خارج کشور را ارائه می دهد و به هیچ رو بیانگر تمام موارد و مهمتر از آن، تمام روشها و مکانیزمهای استفاده شده و یا در حال استفاده توسط وزارت اطلاعات برای پیشبرد اهداف ضد انقلابی در خارج کشور نیست. اما نفس آشکار شدن همین نمونه، بویژه در بستر تهدیدات و ادعاهای اخیر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که رسماً خط "تهاجم" به

استثمارگر و توده های تحت ستم، دشمن بهتر از هر کس دیگری می داند که صرف اعمال زور فیزیکی - به تنهایی - قادر به تحقق موثر اهداف ضد انقلابی استثمارگران حاکم و گردانندگان سازمانهای امنیتی آن نیست؛ مگر آن که با یک جریان دایمی از امکانات، اقدامات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و ایدئولوژیک بر علیه مخالفین تقویت شود. درست همین جریان غالباً نا محسوس ولی مهم است که همیشه در طول تاریخ، با نقش آفرینی عوامل با مزد و بی مزد نظام حاکم تقویت شده است. نمونه کاملاً برجسته از این واقعیت را بیش از هر وقت دیگر در طول تاریخ معاصر ایران، می توان در نهاد امنیتی رژیم جمهوری اسلامی یعنی وزارت اطلاعات آن مشاهده نمود.

واقعیت این است دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی بجز اسلحه و ابزار شکنجه و زندان و خانه های امن و ... دارای بخش بزرگ سیاسی - ایدئولوژیک و اتاق های فکر و اندیشمندان خدمتگزار خویش در مجموعه متنوعی از روابط مرتنی و نامرتنی است که دانما به تولید و نشر انواع و اقسام تفکرات ضد انقلابی و مبارزه با ایده های انقلابی مشغولند.

امروز در شرایط تعمیق مبارزه طبقاتی می توان دید که چگونه رژیم ضد خلقی حاکم با استفاده از نیروهای بخش فرهنگی وزارت اطلاعات خویش و با یاری روشنفکران خودفروخته، می کوشد با توسل به ابزار ایدئولوژیک و سیاسی، افکار، مواضع انقلابی و رادیکال و بویژه افکار و مواضع کمونیستی را به طور هر چه گسترده تری مورد حمله قرار دهد. رژیم از این طریق سعی می کند تا دایره قدرت و تاثیر سرکوب و اعمال زور عربان فیزیکی بر علیه نیروهای مخالف خود را در ابعاد اجتماعی چند برابر کند. اگر نخواهیم به راه دور برویم، تجربه انتشار دو جلد کتاب از سوی جنایتکاران حاکم در ارتباط با چریکهای فدایی خلق (از سوی موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی) نمونه ایست که روشنی نشان می دهد چگونه دژخیمان وزارت اطلاعات در حالی که دستان شان تا مرفق آلوده به خون توده های به پا خاسته و بویژه جوانان انقلابی در خیابانها، شکنجه گاه ها و کهریزک های حکومت می باشد، کوشیده اند تا در عرصه نظری نیز زیر نام پژوهش و روشنگری، کتاب بنویسند و در این کتابها جوانان تشنه آگاهی انقلابی را با مثنوی دروغ های بیشترمانه، از مبارزه و توسل به "خشونت" یا در واقع اعمال قهر برای گسستن زنجیرهایشان بازدارند. آنها با ادعای بی ثمر بودن و به نتیجه نرسیدن هر مبارزه ای می کوشند، جوانان مبارز ایران را نسبت به هر گونه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی، هر گونه تلاش مبارزاتی برای احقاق حقوق طبیعی شان و اصولاً هر گونه اعلام مخالفت جدی با نظام حاکم نا امید سازند و بالاخره گرایش وسیع اجتماعی موجود نسبت به هر تجربه و تفکر انقلابی و آزادی بخش را عقیم نمایند.

در چهارچوب سیاست فوق است که ما می بینیم که درست به موازات تشدید تلاشهای ساوامای جمهوری اسلامی برای پیشبرد خط ضد انقلابی خویش، یعنی "نفوذ" و "ایجاد شک و تردید در میان نیروهای مخالف"، و گرفتن آرایش "تهاجمی" بر علیه این نیروها، چگونه در دنیای مجازی، همین خط ضد انقلابی و اهریمنی حتی توسط برخی که خود را در صف نیروهای مخالف جلوه می دهند به پیش برده می شود. در حقیقت در راستای سیاست "تهاجم" به اپوزیسیون، وزارت اطلاعات نه تنها قلم بدستان سرسپرده علنی و شناخته شده خویش را به خدمت گرفته بلکه کسانی را هم در چهره نامشخص به کار در حوزه نظر برگمارده است. اینها به اسم اپوزیسیون در این یا آن نشریه و سایت در داخل یا خارج از کشور به مزدوری مشغولند. در عین حال وزارت اطلاعات کوشیده است روشنفکرانهای نادانی را هم به خدمت بگیرد که در تعقیب منافع حقیر خویش حتی استعداد بازپچه دست ارتجاع قرار گرفتن را هم دارا بوده و در عمل آن را نشان می دهند.

درست به موازات تشدید تلاشهای ساوامای جمهوری اسلامی برای پیشبرد خط ضد انقلابی خویش، یعنی "نفوذ" و "ایجاد شک و تردید در میان نیروهای مخالف"، و گرفتن آرایش "تهاجمی" بر علیه این نیروها، چگونه در دنیای مجازی، همین خط ضد انقلابی حتی توسط برخی که خود را در صف نیروهای مخالف جلوه می دهند به پیش برده می شود. در حقیقت در راستای سیاست "تهاجم" به اپوزیسیون، وزارت اطلاعات نه تنها قلم بدستان سرسپرده علنی و شناخته شده خویش را به خدمت گرفته بلکه کسانی را هم در چهره نامشخص بکار در حوزه نظر برگمارده است. اینها به اسم اپوزیسیون در این یا آن نشریه و سایت در داخل یا خارج از کشور به مزدوری مشغولند. در عین حال وزارت اطلاعات کوشیده روشنفکرانهای نادانی را هم بخدمت بگیرد که در تعقیب منافع حقیر خود حتی استعداد بازیچه دست ارتجاع قرار گرفتن را هم دارا بوده و در عمل آن را نشان می دهند.

بین نیروهای انقلابی و تشدید مبارزه بر علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و افشای پروژه های امنیتی حکومت، تنها پاسخ مناسب به تبلیغات ضد انقلابی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است.

ع. شفق
تیر ۱۳۹۰

نیروهای مختلف خارج کشور در تمام عرصه ها را خط رژیم متبوعش اعلام می کند، واقعیتی است که همانگونه که گفته شد، باید مورد توجه و هشیاری سازمانها و فعالین سیاسی مبارز و انقلابی قرار گیرد.

واقعیت این است که امروز جدال بین دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی با نیروهای مخالف و تشکیلاتهای انقلابی و مبارز - همانگونه که وزیر تبهکار این وزارتخانه تاکید می کند- تنها یک جدال و برخورد فیزیکی نیست، بلکه نبردی است در تمام عرصه ها برای تضعیف و نابودی تشکیلاتها و نیروهای سیاسی مخالف. به همین دلیل در شرایط بحرانی کنونی، اعلام و تبلیغ رسمی خط "تهاجم" در تمام عرصه های نظری و سیاسی و فرهنگی به اپوزیسیون جمهوری اسلامی و بویژه نیروهای کمونیست رادیکال و انقلابی ضد نظام حاکم، هشداری است که مطمئنا باید سواى جنبه فیزیکی و تهدیدی نهفته در آن از سوی نیروهای انقلابی جدی گرفته شود. تشدید "جنگ اطلاعاتی"، تلاش برای ایجاد "شک و تردید" و "نفوذ" در صفوف نیرو های مخالف، برنامه ریزی برای تهاجم و در هم ریزی نیروهای خارج کشور به منظور تضعیف و نابودی آنان نشان دهنده تشدید یک نیاز ضد خلقی در نظام بحران زده حاکم به منظور سرکوب انقلاب و توده های انقلابی است. درک این حقیقت و مهمتر از آن تلاش برای به شکست کشاندن نقشه ها و توطئه های دشمن از طریق تقویت وحدت مبارزاتی

آرشی کمانگیر و طالبان ما... از صفحه ۱۹

"طالبان" ما، مقامات جمهوری ننگ و نیرنگ اسلامی و پادوهای رنگارنگ آنان، که بیش از ۲۲ سال است که برای تداوم بخشیدن به عمر ننگین نظام خود تمامی حقوق انسانی توده های ما را زیر پا گذاشته و زنجیری گران بر کرده و دست و پای توده های ما کشیده اند. بیش از ۳۲ سال است که بلاهت دینی را وسیله ای برای پوشاندن چهره ننگین "پروردگار" راستین خود یعنی سرمایه نموده و با اعمال شدیدترین و عریان ترین شیوه های دیکتاتوری توده های ما را مورد هجوم وحشیانه خود قرار داده، شکنجه کرده، سنگسار نموده، نقض عضو کرده و به چوبه دار و یا جوخه تیرباران سپرده اند. اینان بیش از هر چیز نگهدار و سگ زنجیری سرمایه داری جهانی هستند و در راستای همین پاسداری است که برای پوشاندن چهره ننگین سرمایه از هیچ جنایتی دریغ نمی ورزند. اما اجازه نخواهیم داد که این رسالت را زیر عباى خود پنهان کنند. تا روزی که بساط سرمایه داری جهانی و سگهای زنجیرش برچیده نشده باشد لحظه ای از افشای آنها کوتاهی نکرده و تا سرنگونی شان از پای نخواهیم نشست. و با همه توان فریاد خواهیم زد که در ایران نخستین گام برای رسیدن به آزادی، سرنگون کردن جمهوری اسلامی با تمام جناح های آن می باشد.

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی ایران!
مرگ بر سرمایه داری جهانی و سگهای زنجیرش!
درود بر کمونیسم! زنده باد آزادی!

پانویست ها:

۱. گفته نقیبی در این مورد را می توانید در سایت "مازندرنامه" بخوانید:

<http://www.mazandnume.com/?PNID=V12233>

۲. گفته نقیبی در این مورد را می توانید در سایت "شمال نیوز" بخوانید:

<http://www.shomalnews.com/?view&sid=46027>

۳. برای نمونه به نوشته "سید عبدالحسین مختاباد" در سایت "تمناى وصال" نگاهی بکنید:

<http://smokhtabad.blogfa.com/post-37.aspx>

۴. این ماستمالی های ناشیانه از جمله در محتویات گزارش هایی در که بالا به آنها اشاره شد، در همان شماره های ۱ و ۲ آمده اند.

۵. گفته های این دو پادوی جمهوری اسلامی که به راستی نشاندهنده دید زنتیز این نظام ضد انسانی می باشند را در اینجا ببینید:

<http://asghar-joudi.com/2011/06/12/%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85-%D8%AC%D9%85%D8%B9%D9%87-%D8%AE%D9%85%DB%8C%D9%86%DB%8C-%D8%B4%D9%87%D8%B1-%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%85%D9%87%D8%A7-%D8%A7%DA%AF%D8%B1-%D8%AD%D8%AC%D8%A7%D8%A8-%D8%AF%D8%A7%D8%B4/>

استکهلم، پنجشنبه ۶ تیر ۱۳۹۰ (۷ ژوئیه ۲۰۱۱)

نادر ثانی

روشهای اپورتونیستی در برخورد با تئوری مبارزه مسلحانه!



بررسی تاریخ جنبش چپ ایران بویژه پس از قیام بهمن به روشنی نشان میدهد که اکثر جریانات اپورتونیستی حاضر که عمدتاً در شرایط شبه دموکراتیک آن دوران مانند قارچ از زمین روئیدند، کوشیدند تا هویت سیاسی - ایدئولوژیک خود را نخست با حمله به تئوری مبارزه مسلحانه و رد "مشی چریکی" کسب کنند. البته هر پیشرفتی هم در این زمینه نصیب فرصت طلبان شد، محصول مساعدتهای رهبران خائن توده ای - اکثریتی بود که در راس یک سازمان محبوب توده ای مشغول "رد" کردن مبارزه مسلحانه، نفی شیوه های قهرآمیز و تجدیدنظر در تمام پرسشهای درخشان مبارزاتی این سازمان بودند. اصولاً یکی از رسالتهای تاریخی اپورتونیسم در هر شکل و شمایل، همانا ایجاد اغتشاش و تشتت در میان صفوف جنبش انقلابی از طریق وارد کردن ایده های سازشکارانه به صفوف آن و کندکردن برندگی انقلابی جنبش است. اکثر اپورتونیستهای وطنی نیز از همان اعلام موجودیت شان به منظور پیشبرد رسالت تاریخی خود به تئوری مبارزه مسلحانه که نام چریکها را در میان مردم با نام کمونیسم و انقلاب عجین کرده بود با استفاده از هر وسیله و شیوه ای یورش بردند.

به این ترتیب بررسی اسناد جنبش کمونیستی ایران در یکی دو دهه اخیر نشانگر وجود خروارها ردیه نویسی اپورتونیستهای رنگارنگ بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه است. برغم این فاطعانه میتوان گفت که هیچیک از فرصت طلبان رنگارنگ در طول سالها با وجود انبوه خرافاتی که در ادبیات خود بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه رواج داده اند، قادر نگشته اند در واقعیت حتی به صحت یکی از مواضع ایدئولوژیک - سیاسی اساسی این مشی خدشه ای وارد کنند و یا سند ارزنده ای را به جنبش ارائه دهند. شاید بتوان گفت که تنها موفقیتی که در این راه نصیب آنان گشته عبارت از این است که آنها با راه اندازی یک کارزار وسیع تبلیغاتی موفق شده اند تا ذهن نیروها و هواداران ساده اندیش خود را نسبت به حقایق مربوط به مشی انقلابی یعنی تئوری مبارزه مسلحانه همچنان کور نگهدارند. امروز اگر از تمام هواداران و مدافعین دوآتشه "کار آرام سیاسی" بپرسید که تئوری مبارزه مسلحانه چیست و اصولاً مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه چه میگویند و وجه تفرق آنها با سایر نیروهای مدعی مارکسیسم - لنینیسم چیست با تعجب مشاهده خواهید کرد که دانش و فهم اکثریت قریب به اتفاق آنها از این تئوری نه محصول یک تحقیق مستقل بلکه در دایره خرافات و درک محدودی است که ادبیات اپورتونیستی در این زمینه به نام تئوری مبارزه مسلحانه نقد و به افکار عمومی ارائه داده است. این حقیقت ناگوار ضرورت تشریح و تبلیغ مداوم ایده های انقلابی تئوری مبارزه مسلحانه و تشدید مبارزه ایدئولوژیک جدی برای افشای تئوریهای اپورتونیستی را به مدافعین این تئوری گوشزد میکند. در این نوشته کوشش برآن است تا ضمن یک مرور مختصر از شیوه اپورتونیستها در مبارزه ایدئولوژیک بر علیه مدافعین تئوری

تردیدی نیست که جنبش نوین کمونیستی ایران که اساساً با رستاخیز سپاهکل و تولد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اعلام موجودیت کرد، خیلی سریع تغییرات شگرفی را در تمام عرصه های حیات سیاسی توده ها موجب گشت. پیکار مسلحانه که پاکبخته ترین فرزندان کارگران و زحمتکشان ایران در ۱۹ بهمن ۴۹ با نثار خون خود آغاز کردند، در تداوم خویش به یک جنبش عظیم توده ای بدل گشت که یکی از مهمترین زرادخانه های امپریالیسم در منطقه خاورمیانه را به لرزه درآورد. تا جایی که امروز هیچکس نیست که منکر نقش تاریخی ای گردد که رستاخیز سپاهکل و چریکهای فدایی خلق در پیشبرد مبارزات انقلابی کارگران و توده های رنجبر ایران ایفا نمودند. درست به اعتبار تأثیرات مبارزاتی عظیم این حرکت، چریکهای فدایی خلق ایران از همان ابتدای موجودیت خود مجبور به نبردی سهمگین و همزمان در دو جبهه بوده اند. نبرد با امپریالیسم و رژیمهای وابسته به آن از یکسو و جدال با جلوه های رنگارنگ اپورتونیسم مزمینی که در دوره های متفاوت بر بخش اعظم جنبش کمونیستی ایران حاکم بوده است. اگر بپذیریم که رسالت تاریخی اپورتونیسم در جنبش کمونیستی همانا تلاش برای نهدی کردن انبان پرولتاریا از سلاح مبارزه طبقاتی یعنی مارکسیسم - لنینیسم و به هرز بردن نیروی انقلابی جنبش پرولتاریاست، باید صادقانه اعتراف کرد که اپورتونیستهای وطنی ما در طول حیات خود این وظیفه را به نحو احسن به پیش برده اند. به جرات میتوان گفت که در برخی موارد ضرباتی که توسط اپورتونیستهای رنگارنگ بر جنبش طبقه کارگر و توده های محروم وارد شده بسیار مهلک تر و مؤثرتر از قدرت سرکوب رژیم هایی بوده است که کمر به نابودی فیزیکی نهضت رهایی بخش ما بسته اند. نمونه بارز این حقیقت را میتوان در خیانت آشکار رهبران غاصب سازمان چریکها در قیام دلاورانه بهمن بخوبی مشاهده کرد. شکی نیست که یکی از مهمترین دلایل شکست و عدم پیشروی قیام بهمن همانا خائنین توده ای - اکثریتی بودند که در راس این سازمان لانه کرده و به اعتبار نفوذ و محبوبیت توده ای آن سازمان مردمی، جنبش انقلابی را به بیراهه بردند و به دنباله روی از بورژوازی وابسته و رژیم تبهکار جمهوری اسلامی کشاندند.

با توجه به این واقعیت بوده که از بدو تولد جنبش نوین کمونیستی ایران در سال ۴۹، یکی از وظایف مرکزی مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه را پیکار با سموم اندیشه های اپورتونیستی در این جنبش تشکیل داده است. بویژه آنکه در طول تاریخ جنبش رهایی بخش ما و پس از آنکه مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه اثبات نمودند که این تئوری، انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم در شرایط ایران است. پس از آنکه پراتیک آنها باعث سرازیر شدن سیل قدرت تاریخی خلقهای تحت ستم ما به عرصه مبارزه شد، اپورتونیستها در راستای وظایف خود یک دم از حمله به تئوری مبارزه مسلحانه غافل نماندند.

مبارزه مسلحانه، به یکی دو مورد اساسی از اتهامات آنها نیز در "نقد" مواضع تئوریک مبارزه مسلحانه نظیر "جدایی از توده ها" و امر "بسج طبقه کارگر" پرداخته شود.

اپورتونیستها و مبارزه ایدئولوژیک!

نگاهی به چگونگی برخورد نظری اپورتونیستها با تئوری مبارزه مسلحانه موکدا موبد آن است که برخورد محافل و گروههای مختلف داعیه دار جنبش کمونیستی با تئوری مبارزه مسلحانه هیچگاه جدی و مسئولانه نبوده است. این گروهها بارها تئوری مبارزه مسلحانه را "مردود" و "مرده" اعلام کرده و آن را کارا "دفن" کرده اند. بدون آنکه حتی جرات کنند که در رابطه با بنیادهای فکری و اساسی این تئوری وارد یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری شوند.

کمونیستها برای نقد پرولتری هر مشی سیاسی، نخست بر واقعیات کنکرت اقتصادی - اجتماعی موجود تکیه میکنند. آنها اگر اعلام کنند که فلان مشی سیاسی مشخص قادر به حل مسائل مبارزه و اهداف آن نمیشد، مطمئناً این حکم را با تکیه بر فاکتلهای روشنی که در زندگی مادی وجود دارند، به اثبات میرسانند و نشان میدهند که چگونه قانونمندیها جامعه و سیر تکامل آن در مشی مورد نظر انعکاس نیافته اند. اما باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک اپورتونیستها ما در تقابل با تئوری مبارزه مسلحانه همواره فاقد چنین پرنسیپهای پرولتری و اصول حاکم بر یک مبارزه ایدئولوژیک کمونیستی بوده است. آنها هیچگاه قادر نبوده اند که از مبارزه مسلحانه یک نقد دیالکتیکی ارائه دهند. فقر تئوریک و بی بضاعتی سیاسی باعث گشته که بسیاری از آنها حتی قادر به فهم عمق نظرات مارکسیستی ای که توسط معتقدان به مبارزه مسلحانه در طول سالهای متمادی در رابطه با ساختار جامعه ما، مضمون تضادهای طبقاتی موجود و سیر آن، مرحله انقلاب، ضرورت و چگونگی هژمونی طبقه کارگر برای انقلاب و نیل به سوسیالیسم و کمونیسم ارائه شده، نگردند. فی المثل در میان ردیه نویسی های اپورتونیستها بر علیه مبارزه مسلحانه، آنها هیچگاه به تحلیلی که این مشی از ساختار اقتصادی - سیاسی جامعه ارائه میکند نمیپردازند. فراتر از این، در این زمینه مطالعه ادبیات اپورتونیستها نشان میدهد که حتی خود آنها هیچ تحلیل مستقلانه و جامعی در مورد ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه در دست ندارند. در مقابل، منتقدین مبارزه مسلحانه در تمام طول حیات خود در مورد مسایل اساسی انقلاب جز الگوبرداری و یا رونویسی از "اصول عام" مشغله ای نداشته و به جای تلاش برای حل عملی مسایل تنها به یک سری فرمولهای انتزاعی تئوریک چسبیده و کوشیده اند تا به مسایل مشخص مبارزه طبقاتی با توسل به آن فرمولها جواب دهند.

خصوصیت بارز دیگر اپورتونیستها وطنی در ردیه نویسی بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه، آن است که ایشان از آنجا که قادر به یک برخورد پرولتری با مواضع سیاسی - ایدئولوژیک مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه نبوده اند، در تعرض به این مشی همواره نخست مواضع واقعی این تئوری را تحریف کرده و سپس آنچه که توسط خود آنها به نام "مشی چریکی" اختراع شده را باصطلاح نقد کرده اند. در تبلیغات مسموم آنها بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه که باید اعتراف نمود متأسفانه در جنبش چپ ایران در طول سالهای دراز تا حدی هم برد یافته است، برخی از مشخصات خلق شده برای معتقدین به تئوری مبارزه مسلحانه از این قرار است: "جدایی از توده ها"، "اعتقاد صرف به کار نظامی و سلاح"، "بها ندادن به کار سیاسی"، "عدم اعتقاد به سازماندهی طبقه کارگر و ایجاد حزب طبقه کارگر" و خزعبلاتی از این دست. بدیهی است هنگامیکه با مخدوش کردن مسایل واقعی و تحریف آنها که خصوصیت اصلی کار اپورتونیستها در مقابله با تئوری مبارزه مسلحانه است، این تئوری تا حد چنین احکام کودکانه ای نزول داده شود "رد" مبارزه مسلحانه از عهده هر ذهن ساده ای نیز برمیآید البته در این زمینه

برخوردی که حزب توده و اپورتونیستها در همان آغاز مبارزه مسلحانه با این مبارزه کردند تا حدی زمینه را برای برخوردهای لیبرالیستی بعدی فراهم نمود. این مدعیان دروغین مبارزه که در مقابل انعکاس توده ای مبارزه مسلحانه و تحسینی که توده ها نسبت به آغاز کنندگان آن نشان دادند چاره ای جز سکوت نداشتند، از در دلسوزی در آمده، چریکها را جوانان "کم تجربه ای" جلوه دادند که به سائقه شور جوانی دست به اعمالی البته قهرمانانه ولی نسنجیده می زنند. اینها اکثراً در جریان کار عظیم تئوریک که گروه ما در فاصله سالهای بین ۴۶ تا ۴۹ انجام داد و در ضمن برخورد عملی مهمترین آثار مارکسیستی را مطالعه کرده و به تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران پرداخت قرار داشتند، ولی ناجوانمردانه این امر را از توده ها پنهان کردند.

"شمایی از روسه تکوین نظرات چریکهای فدایی خلق ایران -

اردیبهشت سال ۱۳۶۱

باید به یک نکته مهم اشاره نمود. به رغم تلاشهای دهها محفل و گروه و جریان اپورتونیستی که در طول سالهای مدید هر یک به نوعی داعیه دار باصطلاح نقد و مردود شمردن تئوری مبارزه مسلحانه بوده اند، بررسی کارنامه عملی تمام آنها در این زمینه نشان میدهد که در کار آنها هیچ نوآوری ای صورت نگرفته است. هر آنچه که این گروهها در رابطه با تئوری مبارزه مسلحانه قلم فرسایی کرده اند، تنها کپی گاهها ناشیانه جعلیات حزب خائن توده در مورد مبارزه مسلحانه در اولین سالهای تولد جنبش نوین کمونیستی است. با این فرق که بخاطر حق آب و گلی که حزب توده در اپورتونیسم و انحطاط داشته است، در ردیه نویسی به مشی مسلحانه از سابقه و وقاحت بیشتری برخوردار بوده است. این به هیچوجه یک تشابه ساده نیست. باید خاطر نشان کرد که به رغم آنکه تذکر این حقیقت برای بسیاری از اپورتونیستها خوشایند نیست، بنیادهای فکری اغلب گروههای اپورتونیست در درون جنبش انقلابی ایران، در این زمینه کوچکترین تفاوت ماهوی ای با بنیادهای فکری حزب خائن توده نداشته و ندارد.

با این یادآوری در مورد شیوه کار اپورتونیستها در مبارزه ایدئولوژیک بویژه بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه و ذکر آبخشور نظری آنان، حال میتوان یکی دو مورد از اتهامات آنان بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه را مختصراً وارسی کرد و نشان داد که در این زمینه ها اپورتونیستها در مقابله با تئوری مبارزه مسلحانه بعنوان انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم در شرایط جامعه تحت سلطه ما هیچ چیزی در چنته ندارند.

مبارزه مسلحانه و جدایی از توده!

یکی از رایج ترین تحریفاتی که بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه از سوی اپورتونیستها صورت گرفته عبارت از این است که گویا معتقدان به این مشی به "جنبش توده ها" اعتقادی نداشته و "جدایی از توده" خصلت ذاتی این شکل از مبارزه است. تا آنجا که به خود تئوری مبارزه مسلحانه باز میگردد باید گفت که در هیچ کجای این تئوری نه عدم اعتقاد به "جنبش توده ها" تبلیغ گشته و نه "جدایی از توده ها" تقدیس شده است. برعکس میتوان در ادبیات این مشی اسناد و فاکتلهای فراوانی را عرضه کرد که طی آن معتقدان به این تئوری با صراحت تمام بر لزوم ارتباط با توده های تحت ستم و بویژه طبقه کارگر تاکید کرده اند. آنها اتفاقاً همواره بر ضرورت "توده ای" شدن مبارزه مسلحانه و ایجاد "رابطه ای مستقیم و استوار" با توده خویش "بمثابه شرط پیشرفت جنبش انقلابی تاکید کرده اند. مدافعین این تئوری بعنوان پیشاهنگان واقعی خلق اتفاقاً در تمام متون تئوریک و پراتیک خود نشان داده اند که اساساً برای پیوند و ایجاد ارتباط روشنفکران خلق با توده ها، برای میدان کشیدن "قدرت تاریخی" توده ها و حل معضل جدایی از توده هاست که اعمال قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه بعنوان تنها راه ضروری مینماید.

رفیق امیر پرویز پویان در اثر درخشان خود به نام "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" با اشاره به فقدان رابطه بین روشنفکران انقلابی و توده، آن را بمثابة "طلسم ضعف" انقلابیون شمرده و میگوید: "تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار به سر میبریم." او با یادآوری ضرورت "ارتباط" با توده ها ادامه میدهد: "تا با توده خویش بی ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است. برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه ای مستقیم و استوار بوجود آوریم." (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا - صفحه ۲۷).

۸۲) و یا چگونه روشنفکران انقلابی میتوانند "سیل خروشان مبارزه توده ای را جاری کنند." (همان کتاب صفحه ۷۹).

با این توصیف، تمامی مساله پیشروان مبارزه مسلحانه در برخورد به معضل جدایی جنبش انقلابی از توده ها در این خلاصه میشد که چگونه میتوان بر "جدایی از توده" فایق آمد. درست در مقابله با این بن بست بود که آنها راههای عملی ای ارائه دادند که خود حاصل یک کار تئوریک دامنه دار و مارکسیستی بود و مهمتر از آن، آنها بعنوان کمونیستهای انقلابی در جهت هر آنچه که گفته بودند عمل میکردند نسبت دادن اتهاماتی نظیر "عدم اعتقاد به جنبش توده ها" و یا "جدایی از توده" توسط اپورتونیستها به پیروان تئوری مبارزه مسلحانه تنها نمایانگر عجز فرصت طلبانی است که به جای برخورد با ایده های مخالف، سلاح تحریف را از نیام بیرون میکشند تا ناتوانی خود در مبارزه ایدئولوژیک را با موقعیت برتری که در سایه جعل نظرات مخالف پیدا میکنند، جبران سازند.

اما این تنها یک جنبه واقعیت میباشد. از جنبه دیگر، منتقدین مبارزه مسلحانه که مدعی کشف "جدایی" جنبش کمونیستی از توده ها بودند هیچگاه نه راهی را برای غلبه بر این جدایی ارائه دادند و نه هیچگاه گامی در جهت آنچه که میگفتند برداشتند در نتیجه تجربه سالها پراتیک مبارزه انقلابی در ایران بخوبی نشان میدهد که مدافعین مبارزه مسلحانه با ایمان به قدرت تاریخی توده ها و با اذعان به بی اعتمادی توده نسبت به پیشاهنگ و جدایی عظیم بین روشنفکران خلق و خود خلق در جهت نقب زدن به قدرت تاریخی آنها حرکت کردند و مبارزه دلیرانه آنها که با شهادت بهترین فرزندان توده های رنجبر همراه بود سرانجام طلسم جدایی توده ها را شکست و سیل مبارزه توده ای جاری ساخت. تا جاییکه حتی دشمنان تئوری مبارزه مسلحانه نیز نمیتوانند انکار کنند که سازمان چریکهای فدایی خلق با رشدی سریع در طول چند سال در مقطع قیام به توده ای ترین سازمان چپ در جنبش کمونیستی ایران بدل شد و اتفاقاً بقیه گروههای مدعی کمونیسم و منجمله معترضین سرسخت تئوری مبارزه مسلحانه در آن سالها اگر شانسی هم برای اظهار وجود و تبلیغ در میان توده ها را یافتند این موقعیت را با انکاء به برد توده ای نام "فدایی" و عجزین شدن این نام با "کمونیسم" پیدا نمودند.

تجارب مبارزاتی تمامی سازمانهای مبارز، بعد از قیام تا کنون هم بخوبی نشان داده که اصولاً سازمانهایی که قادر شدند از محدوده صرف روشنفکری بیرون بیایند و تا حدی روابط توده ای خود را سازمان داده و حفظ کنند، جریاناتی بوده اند که به مبارزه مسلحانه مبادرت ورزیده اند. موقعیت سازمانهای کردستانی از این نظر مثال معتبری است. برغم سالها سرکوب شدید و بی وقفه جنبش انقلابی توسط رژیم جلااد جمهوری اسلامی در پروسه پس از قیام و تلاشی و یا تضعیف آنها، هنوز هم سازمانهایی که از درجه معینی از روابط و تماس توده ای برخوردارند، سازمانهایی هستند که به مبارزه مسلحانه مشغولند. این

منتقدان تئوری مبارزه مسلحانه بدون توجه به این حقیقت با انکاء به پلمیک خود از دو جنبه دست به تحریف میزنند. نخست اینکه آنها تلاش میوزند تا در افکار عمومی این القاء را بوجود آورند که گویا در جریان نقد تئوری مبارزه مسلحانه، آنها خصلت "جدا از توده" بودن این مشی را کشف کرده اند و این دلیلی بر رد تئوری توسط آنهاست. ثانیاً آنها چنین جلوه میدهند که گویا راه پیشنهادی آنها یعنی "کار آرام سیاسی" در تقابل با مضرات تئوری مبارزه مسلحانه خصلت جدایی از توده ها را نداشته و ندارد. با این تذکر و در پاسخ به این اتهام یعنی کشف خصلت "جدا از توده" بودن تئوری مبارزه مسلحانه شاید هیچ مدرکی مستندتر از گفتار خود بنیانگذاران مبارزه مسلحانه نباشد.

رفیق امیر پرویز پویان در اثر درخشان خود به نام "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" با اشاره به فقدان رابطه بین روشنفکران انقلابی و توده، آن را بمثابة "طلسم ضعف" انقلابیون شمرده و میگوید: "تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار به سر میبریم." او با یادآوری ضرورت "ارتباط" با توده ها ادامه میدهد: "تا با توده خویش بی ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است. برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه ای مستقیم و استوار بوجود آوریم." (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا - صفحه ۴۷).

رفیق احمدزاده نیز در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژیک هم تاکتیک" برغم تمام اتهامات کینه توزانه اپورتونیستها مبنی بر اینکه چریکها "جدایی از توده" را تقدیس میکنند، بارها خاطرنشان میسازد که جهت و هدف مبارزه مسلحانه ای که توسط روشنفکران انقلابی خلق شروع شده بسیج خلق و کشاندن توده ها که در اثر دیکتاتوری وحشتناک امپریالیستی و بی عملی مدعیان پیشاهنگی خلق به جریان مبارزه بی اعتماد میباشد، به صحنه مبارزه ای است که پیروزی آن تنها با تشکل و سازماندهی یک جنبش عظیم توده ای امکان پذیر است. رفیق احمدزاده با اشاره به واقعیات آن زمان بر "جدایی عظیمی که میان پیشرو و توده" وجود دارد بعنوان یک عامل منفی که باید توسط کمونیستها از میان برداشته شود، تاکید میکند. (کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" - صفحه ۷۵) فراتر از این، او موکداً خاطر نشان میسازد که "شرط پیروزی مبارزه مسلحانه بسیج توده هاست چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی" (کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" - صفحه ۸۵). به این ترتیب هر ناظر بی طرفی تایید خواهد کرد که نه اذعان اپورتونیستها به "جدا از توده بودن" روشنفکران و سازمانهای چپ ایران کشف تازه ای است و نه اصولاً به هیچ صورتی میتوان معتقدان به تئوری مبارزه مسلحانه و بنیانگذاران جنبش مسلحانه را به "جدا بودن از توده" و "عدم اعتقاد به جنبش توده ای" متهم نمود. برعکس به خاطر برداشتهای انقلابی بنیانگذاران تئوری مبارزه مسلحانه از واقعیات جامعه بود که برای آنها بعنوان یک مارکسیست انقلابی برخلاف اپورتونیستها گنده گو و بی عمل، مساله نه صرفاً در تفسیر جامعه بلکه در ارائه راههای عملی برای تغییر وضع موجود و شکستن بن بست مبارزاتی مطرح میشد. برای آنها مساله به این صورت طرح بود که "جنبش کمونیستی چگونه میتواند خود را به پیشرو واقعی مبارزه ضدامپریالیستی خلق ما مبدل سازد؟ چگونه میتواند خود را از گنداب محیط روشنفکری که اساساً در آن گرفتار است، بیرون بکشد و با توده ها ارتباط عمیق برقرار کند؟" (کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" - صفحه ۱۳۲) برای آنها بعنوان انقلابیون مسئولی که به نقش عظیم قدرت تاریخی توده ها ایمان داشتند پرسش این بود که مگر نه آنکه وظیفه روشنفکران انقلابی بمثابة "پیشرو" این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی و ایجاد ارتباط با توده ها در حقیقت نقبی به قدرت تاریخی توده بزند و آنچه را که تعیین کننده سرنوشت نبرد است وسیعاً به میدان مبارزه واقعی و تعیین کننده بکشاند؟" (کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" - صفحه ۸۱ و

برای کمونیستها برانیک معیار حقیقت است. توجه به این پرنسب شناخته شده انقلابی، مدافعین "کار آرام سیاسی" چه بخواهند چه نخواهند با این سوال مواجهند که بالاخره ما به ازای عملی تمام تئوری باقی های رنگارنگ آنان در مورد "بسیج طبقه کارگر"، اعمال هژمونی پرولتاریا" و ... چه بوده است. آنها باید توضیح دهند که پس از سالها ادعا در مورد کار در میان طبقه کارگر و ... تلاشها و فعالیتهای آنان چراختی به اندازه سرسوزنی مبارزات این طبقه را در ایران به جلو سوق نداده است و با به امر تشکل و سازماندهی آنها کمک نکرده است. بویژه آنها باید نشان دهند که پس از گسست از مضرات "مشی چریکی" - که گویا عامل سدکننده تشکل حزب طبقه کارگر بوده - و دستیابی به "موازن کمونیستی" بواقع چه کام عملی ای در راه تشکل یک حزب کمونیست واقعی برداشته اند؟

مسلحانه اساسا به ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب و یا تشکل حزب طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب اعتقادی ندارند. از آنجا که طرح صحیح مساله اولین شرط حل صحیح هر مساله ای است باید تاکید نمود که برغم این ادعای فریبکارانه قضیه برای معتقدان به تئوری مبارزه مسلحانه هرگز به این صورت نبوده و نیست.

رفیق احمدزاده در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به روشنترین وجهی ضمن بررسی آرایش طبقاتی جامعه در آن زمان، تاکید میکند که "بورژوازی ملی" تحت فشار سرمایه خارجی ضعیف شده و بتدریج از بین میرود. او ادامه میدهد که "دهقانان نیز بدلیل شرایط مادی تولید خود هیچگاه نمیتوانند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهند و به این ترتیب یا باید تحت رهبری پرولتاریا قرار گیرند و یا خود را به بورژوازی بسپارند." بدین ترتیب رفیق مسعود با اثبات این امر که هیچیک از این طبقات قادر به رهبری انقلاب نیستند، مطرح میکند که "تنها نیرویی که باقی میماند پرولتاریاست. پرولتاریا اگر چه از لحاظ کمی ضعیف است، اما از لحاظ کیفی و امکان تشکل بسیار قدرتمند است. پرولتاریا بعنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی و با اتکاء به تئوری بین المللی مارکسیسم - لنینیسم میتواند و باید رهبری جنبش ضد امپریالیستی را برعهده بگیرد." (کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" - صفحه ۵۹) او همچنین بارها بر ضرورت "رهبرای پرولتاری" برای پیروزی انقلاب دموکراتیک بمنظور نیل به سوسیالیسم و کمونیسم تاکید میکند.

جدا از توجه به آثار بنیانگذاران تئوری مبارزه مسلحانه، هیچکس نمیتواند بدون توسل به فریبکاری و تحریف، ادبیات و استراتژی و برنامه سیاسی معتقدین به این تئوری و بویژه چریکهای فدایی خلق ایران در طول سالهای مدید را مطالعه کرده و بطور مثال شعار "برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر" و یا "رهبری طبقه کارگر تنها ضامن پیروزی مبارزات ضدامپریالیستی خلق ماست" را ببیند و همچنان ادعا کند که گویا پیروان این مشی معتقد به "ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب" و یا "ضرورت بسیج و سازماندهی پرولتاریا" نیستند. بنابراین مساله معتقدان تئوری مبارزه مسلحانه با هواداران "کار آرام سیاسی" آنگونه که اپورتونیستها جلوه میدهند به هیچ رو بر سر ضرورت بسیج و یا اعمال رهبری پرولتاریا در انقلاب نبوده و نیست. اپورتونیستها ما با جلوه دادن اینکه اختلافشان با پیروان تئوری مبارزه مسلحانه بر سر انکار یا قبول نقش رهبری طبقه کارگر در انقلاب است مسایل را عامدانه ساده کرده و مخاطبان ساده لوح خود را فریب میدهند. چه، برای هر ذهن ساده مارکسیستی هم جایی برای این پرسش باقی نمی ماند که در پروسه انقلاب برای سوسیالیسم این طبقه کارگر است که بعنوان نیروی اصلی و تا به آخر انقلابی میتواند و باید رهبری انقلاب را در دست گرفته و هژمونی خود را بعنوان شرط پیروزی انقلاب اعمال کند. در حقیقت هم به هیچ وجه دعوای معتقدان به تئوری مبارزه مسلحانه با مدافعین "کار آرام سیاسی" نه بر سر ضرورت اعمال هژمونی طبقه کارگر و یا تشکل و

واقعیات برغم اتهامات مدافعین "کار آرام سیاسی" باز هم ثابت میکند که در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی مساله ایجاد ارتباط با توده ها و مهمتر از همه حفظ و تداوم این ارتباط و حتی کمتر از آن حفظ مناسبات تشکیلاتی و ادامه کاری سیاسی جریانات سیاسی تنها بر بستر تداوم مبارزه مسلحانه و کاربرد قهر انقلابی میسر بوده است.

مبارزه مسلحانه و سازماندهی طبقه کارگر!

یکی دیگر از ترجیح بندهای مشترک اپورتونیستها در نغمه سرایی بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه عبارت از این است که گویا مدافعین مبارزه مسلحانه به سازماندهی طبقه کارگر اعتقادی نداشته و یا به آن بسیار کم اهمیت داده اند. بعضی از فرصت طلبان در حالی که حتی جرات وارد شدن به یک پلمیک جدی و مسئولانه با هواداران تئوری مبارزه مسلحانه در این زمینه را ندارند، آنچنان به پیش می تازند که میکوشند ناتوانی خود در برخورد با ایده های انقلابی چریکها در مورد چگونگی سازماندهی طبقه کارگر را با این مستمسک توجیه کنند که مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه از نظر آنان خارج از جنبش کمونیستی قرار دارند.

مناسفانه در این زمینه صرف نظر از یک رشته تحریفات بی پایه و پلمیکی که فارغ از هرگونه فاکتهای عینی است، گروههای مختلف اپورتونیستی چیزی را به جنبش چپ ارائه نداده اند. گذشته از این میتوان بروشنی نشان داد که در رابطه با امر بسیج طبقه کارگر، آنها با ولنگاری تمام حتی سوالاتی که تئوری مبارزه مسلحانه با اتکاء به وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه و تاثیر آن در چگونگی بسیج پرولتاریا در مقابل مدافعین کار آرام سیاسی قرار داده را نیز بی پاسخ گذارده اند.

این حقیقتی است که امروزه ادعای تحقق امر بسیج و سازماندهی طبقه کارگر و یا داشتن ارتباط ارگانیک با حتی کارگران آگاه، از جانب هر یک از گروههای جنبش کمونیستی ایران چه برای مصارف درون گروهی و یا مصارف تبلیغاتی بیرونی صورت گیرد یک عوامفریبی محض است. در این رابطه هنوز هم همان سوالات اساسی ای که از دیرباز معتقدان به تئوری مبارزه مسلحانه در رابطه با چگونگی ارتباط با توده ها و بطور مشخص ارتباط و سازماندهی طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ما مطرح کرده اند بمثابة واقعیت سرسخت زندگی در مقابل تمامی کمونیستها صرفنظر از مشی آنها قرار دارد. مدافعین دو آتشه کار آرام سیاسی نیز با همین معضل روبرو هستند. حال بیاید بعنوان یک ناظر بی طرف از آنها ببرسیم که چرا و چگونه شما آقایان که سالهاست مضرات "مشی چریکی" در سازماندهی طبقه کارگر را دریافته و با آن "مرزبندی" کرده اید شما که سالهای مدید خارج از القانات مشی چریکی امکان ارتباط و تماس با طبقه کارگر راداشته اید، هنوز هم فاقد هرگونه ارتباط جدی و حتی تماس وسیع با افشار آگاه این طبقه هستید؟ مطمئناً اکثر آنها در توجیه دلایل این امر شما را به دیکتاتوری و سرکوب عنان گسیخته در جامعه - یعنی اساس استبدالات معتقدان به تئوری مبارزه مسلحانه در این رابطه - رجوع میدهند. بدون آنکه به منبعی که این ایده را از آنجا به سرقت برده اند اشاره نمایند. گذشته از این اشاره مقدماتی، اگر بعنوان یک ذهن مستقل و ناظر بی طرف به تحقیق درباره تجربه حاصل از ادعاهای و عملکرد دو مشی متفاوت در جنبش کمونیستی ایران در رابطه با سازماندهی طبقه کارگر پرداخته شود و مهمتر از آن داده های این تحقیق با پراتیک ناشی از مبارزه طبقاتی محک زده شود تصویر روشن تری از صحت و حقیقت تئوری مبارزه مسلحانه بعنوان تنها تئوری ای که سازماندهی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی در پرتو آن امکان پذیر است، بدست خواهد آمد.

منتقدان تئوری مبارزه مسلحانه سالهاست که این ایده باطل را اشاعه میدهند که گویا پیروان تئوری مبارزه

نقش حزب کمونیست بمثابه عالیترین شکل طبقاتی پرولتاریا در رهبری انقلاب بلکه در ابتدا بر سر راهها و چگونگی این امر است.

جدا از توجه به آثار بنیانگذاران تئوری مبارزه مسلحانه، هیچکس نمیتواند بدون نوسل به فریبکاری و تحریف، ادبیات و استراتژی و برنامه سیاسی معتقدین به این تئوری و بویژه چریکهای فدایی خلق ایران در طول سالهای مدید را مطالعه کرده و بطور مثال شعار "برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر" و یا "رهبری طبقه کارگر تنها ضامن پیروزی مبارزات ضدامپریالیستی خلق ماست" را ببیند و همچنان ادعا کند که گویا پروان این مشی معتقد به "ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب" و یا "ضرورت بسیج و سازماندهی پرولتاریا" نیستند. بنابراین مساله معتقدان تئوری مبارزه مسلحانه با هواداران "کار آرام سیاسی" آنگونه که اپورتونیستها جلوه میدهند به هیچ رو بر سر ضرورت بسیج و یا اعمال رهبری پرولتاریا در انقلاب نبوده و نیست.

محصول تئوری بافی های کودکانه ای است که در بهترین حالت تقلید ناشیانه کار کمونیستهای روسیه در شرایطی کاملاً متفاوت استخراج شده است.

برای کمونیستها پراتیک معیار حقیقت است. توجه به این پرنسیب شناخته شده انقلابی، مدافعین "کار آرام سیاسی" چه بخواهند چه نخواهند با این سوال مواجهند که بالاخره ما به ازای عملی تمام تئوری بافی های رنگارنگ آنان در مورد "بسیج طبقه کارگر"، اعمال هژمونی پرولتاریا و ... چه بوده است. آنها باید توضیح دهند که پس از سالها ادعا در مورد کار در میان طبقه کارگر و ... تلاشها و فعالیتهای آنان جراحی به اندازه سر سوزنی مبارزات این طبقه را در ایران به جلو سوق نداده است و یا به امر تشکل و سازماندهی آنها کمک نکرده است. بویژه آنها باید نشان دهند که پس از گسست از مضرات "مشی چریکی" - که گویا عامل سدکننده تشکل حزب طبقه کارگر بوده - دستیابی به "موازین کمونیستی" بواقع چه کام عملی ای در راه تشکل یک حزب کمونیست واقعی برداشته اند؟

تاریخ چند دهه اخیر حیات سیاسی مدافعین "کار آرام سیاسی" نشان میدهد که جریانات مختلف این طیف جدا از تشکل چند "حزب کمونیست" بر روی کاغذ که اتفاقاً مرتباً دچار تلاشی و انشعاب شده و یا احزاب کاریکاتوری که داعیه حزب کمونیست بودن را داشته و در همان زمان برای تشکل یک "حزب کمونیست" دیگر وارد اتحاد با امثال خود شده اند، فاقد دستاورد مهم دیگری بوده اند. در نتیجه متأسفانه جنبش کمونیستی ایران از این دست فعالیتهای هیچ تجربه مثبتی را برای ارتقاء سطح خود بمنظور راهگشایی های بعدی در دست ندارد.

بی شک تئوری انقلابی بیش از هر چیز از دل واقعیت برمیآید. اما تئوری بردازی های اپورتونیستی محصول تمایلات عملی و ترجیح دادن منافع کوتاه مدت و آبی بر منافع دراز مدت جنبش انقلابی است. با توجه به این حقیقت است که سلطه دیرینه اپورتونیسم در جنبش انقلابی خلقهای ما و مضرات ناشی از این سلطه - که تا امروز نیز همچون بختکی بر جنبش انقلابی سنگینی میکند - بیشتر از هر زمانی ضرورت تداوم مبارزه قاطع اپورتونیسم را به کمونیستهای واقعی گوشزد میکند. و این واقعیت را بار دیگر با برجستگی تمام مطرح میسازد که مبارزه خلقهای محروم ما و در رأس آنها طبقه کارگر بر علیه سلطه بورژوازی وابسته و تجلیاتش جدا از مبارزه با اپورتونیسم در تمام مظاهر آن نبوده و نخواهد بود.

ع- شفق
بهمن ۱۳۷۴

در این زمینه باید متذکر شد که تلاش برای مخفی نمودن ریشه اصلی اختلاف از سوی مدافعین "کار آرام سیاسی" بیش از هر چیز به درکهای مکانیکی از مارکسیسم و همچنین نحوه نگرش و برخورد دکماتیستی آنها به مسایل برمیگردد. در تئوری پردازیهای اکثریت قریب به اتفاق اپورتونیستهای وطنی ما راجع به چگونگی بسیج و اعمال هژمونی طبقه کارگر یک سناریوی مشترک وجود دارد. مطابق کپی برداری های مضحک آنها از شرایط روسیه و یا کشورهای کلاسیک سرمایه داری، طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ما نیز باید در پروسه رشد جنبشهای خودبخودی این طبقه و تبلیغ و ترویج در میان محافل پیشرو کارگری که متضمن بردن "آگاهی سوسیالیستی" به درون پرولتاریاست، و در مراحل بعدی در جریان رشد و به هم پیوستگی این محافل تا حدی که نه تنها قشر آگاه کارگران بلکه حداقل بخشی از طبقه کارگر را زیر نفوذ خود داشته باشند، سازماندهی شده و در این پروسه است که حزب کمونیست بوجود آمده و با سازماندهی اعتصاب های متعدد در کارخانجات و سرانجام سازماندهی یک قیام شهری کار با بورژوازی را یک سره میکند. این سناریوها تماماً با اندکی اختلاف از "چه باید کرد؟" لنین و سایر کلاسیکهای مارکسیسم استخراج شده بدون آنکه به روح حاکم بر این آثار و تفاوت ماهوی در شرایط جامعه ای توجه شود که این آثار بر پایه قانونبندی های مبارزاتی حاکم بر آنها به نگارش درآمده و موثر واقع شده است. بطور مثال مدافعین کار آرام سیاسی با چسبیدن به "اصول عام" و کشتن روح زنده این اصول میخواهند در شرایط دیکتاتوری وحشیانه امپریالیستی در جامعه تحت سلطه ما با همان روشی طبقه کارگر را باصطلاح سازماندهی کرده و حزب طراز نوین آن را بسازند که کمونیستهای جوامعی نظیر روسیه به این مهم اقدام نمودند. آنها با این کپی برداری ناشیانه تنها جهل و نادانی خود را از اختلاف شرایط عمیق بین جامعه تحت سلطه ما با جامعه روسیه قبل از انقلاب به نمایش میگذارند. مراجعه به خود آثارمارکسیستها در روسیه آن زمان نشان می دهد که در شرایط مشخص آن دوره وجود جنبشهای خودبخودی وسیع طبقه کارگر و تشکل نسبی محافل کارگران آگاه، خود بزرگترین منبع تغذیه کننده روشنفکران پرولتاریا بود. در روسیه مساله برای کمونیستها آن بود که چگونه با ایجاد یک "سازمان انقلابی حرفه ای" یک "نقشه دراز مدت" و هدفمند برای فعالیت جنگی، "افق محدود" جنبش های وسیع خودبخودی طبقه کارگر را با بردن "آگاهی سوسیالیستی" در جریان یک کار درازمدت تبلیغی ارتقاء داد. اما آیا در جامعه تحت سلطه ما هیچیک از مدافعین "کار آرام سیاسی" می توانند بدون پاکذاردن بر روی واقعیت مدعی وجود جنبشهای وسیع خودبخودی طبقه کارگر، تشکل نسبی این طبقه در ایران و وجود محافل چشمگیر کارگری و یا تشکلهای پایدار- حتی زرد - مثل سندیکا و اتحادیه و ... شوند. به این ترتیب آیا میتوان این اختلاف شرایط را دید و باز مدعی شد که برغم آنکه دشمن یعنی بورژوازی وابسته هرگونه تلاش برای خواستهای ساده صنفی طبقه کارگر را با سرکوب و گلوله پاسخ داده و به این وسیله کمترین حرکتی برای رشد و پای گیری هر گونه تشکل صنفی را در نطفه خفه میکند، امر سازماندهی طبقه کارگر ایران همین پروسه ای را طی خواهد کرد که در روسیه طی شد؟ برای هر کارگر آگاه و کمونیست انقلابی که اندکی با شرایط اقتصادی - سیاسی جامعه تحت سلطه ما آشنا باشد و در زندگی روزمره اثرات این سلطه را لمس کرده باشد پاسخ منفی است. اما برای مدافعین "کار آرام سیاسی" از آنجا که با حقایق کاری ندارند، معیار نه منافع طبقه کارگر، بلکه تمایلات عملی خود آنهاست. تحلیلهای آنها برای باصطلاح سازماندهی طبقه کارگر نه حاصل تحلیل از شرایط مشخص که

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

"برایویک" چند روز قبل از عملی کردن طرح جنایتکارانه خود، مطلبی ۱۵۰۰ صفحه ای را که اکنون به مدد فضای ایجاد شده در رسانه های نظام حاکم وسیعاً پخش شده و به نام "مانیفست برایویک" مشهور شده، در اینترنت منتشر کرد. مانیفست برایویک مجموعه ای از فاکت ها و نظرات نژادپرستانه و فاشیستی و ضدکمونیستی و ضدکارگری اعلام شده توسط احزاب دست راستی اروپا است. نظرانی که توسط برخی از عناصر بورژوازی حاکم بر جهان و احزاب مختلف وابسته به آنها و مقامات دولتهای سرمایه داری مدافع آنها، و اتفاقاً حتی در همان احزاب سوسیال دمکرات اروپا نیز تبلیغ و ترویج می شوند.

به عنوان مثال یک سایت اینترنتی آلمانی به نام "Politically Incorrect" که افراد مختلف نظرات سیاسی-اجتماعی خود را در "فوروم" آن می نویسند، گفته است که "بیشتر چیزهایی که برایویک به عنوان اهداف و خواسته های خود مطرح کرده، در فوروم این سایت نیز دیده می شوند."

منبع بیشتر فاکت هایی که "برایویک" در مانیفست خود به کار برده، انتشارات اینترنتی فرد نژادپرستی به نام "فجوردمن" است. برخی از فاکت ها نیز از میان انتشارات راست ترین و ارتجاعی ترین بخشهای بورژوازی امپریالیستی، نظیر حزب "تی پارتی" آمریکا و یا "حزب آزادی" اتریش، و دیگر احزاب دست راستی و گروه های نژادپرست (که مشخصه عمده اشان این است که برخلاف احزاب نئونازیست، طرفدار آمریکا و اسرائیل هستند) انتخاب شده است. نظرات نژادپرستانه و ضدپناهنده این احزاب و گروه های دست راستی را بسیاری از دولتهای اروپایی نیز تبلیغ و ترویج کرده و حتی با حمایت احزاب خرده بورژوازی به اصطلاح "چپ سابق" آنها را به اجرا درآورده اند. به عنوان مثال در "مانیفست برایویک" نظرات و اقدامات "تیلو سارازین" (عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان) ستوده شده است. (نظرانی که توسط "تیلو سارازین" و دیگر اعضای دولتهای اروپایی برای توجیه جنگ در عراق و افغانستان و لیبی مورد استفاده قرار گرفته اند.) و یا به عنوان مثال، "برایویک" در ضدیت با سیاست فرهنگی "چند فرهنگی" مطلبی نوشته که اخیراً توسط صدراعظم آلمان نیز (که گفته بود "چند فرهنگی سیاستی ناموفق است") بیان شده است. بنابراین، نظرات سیاسی "برایویک" ذاتاً چیزی جز نظرات و سیاستهای نژادپرستانه و دست راستی غالب احزاب حاکم در اروپا و آمریکا نیستند.

اعضای برخی از احزاب اروپایی نیز به دفاع از نظرات "برایویک" برخاسته اند. به عنوان مثال "فرانسیسکو اسپرونی" (سخنگوی یکی از احزاب دست راستی نروژ عضو اتحادیه ای که "سیلیویو برلوسکینی" با به دور هم جمع کردن احزاب محافظه کار ایجاد کرده) در یک مصاحبه رادیویی اعلام کرد که "نظرات سیاسی برایویک در حمایت از تمدن غرب هستند."

با این که انتشار "مانیفست برایویک" در اینترنت، کار دولت و پلیس نروژ را برای پنهان کردن مسئولیت و نقش مستقیم سیاست ها و تبلیغات نژادپرستانه احزاب و رسانه های دست راستی در پرورش چنین عناصر جنایتکاری، بسیار مشکل کرده است، اما دولت های بورژوائی و رسانه هایشان به هر تلاشی دست زده اند که این واقعه تروریستی را صرفاً عمل جنون آمیز فردی منزوی، فاقد هر نوع اهمیت سیاسی، و کاملاً بی ارتباط با هر نوع دستگاه فکری جناح های مختلف دست راستی بورژوازی نشان دهند. به عنوان مثال روزنامه نگاری به نام "سیمون جنکینز" در این رابطه در مقاله ای در "گاردین" نوشت که "تراژدی نروژ، فقط همین است، یک تراژدی. دلالت بر چیز دیگری ندارد، و نباید به زور آن را به چیز دیگری ربط داد. مردی آنقدر دیوانه، که کشتن ۶۸ جوان را نادرست نمی داند، آنقدر استثنایی است که باید از نظر جرم شناسی و برای مطالعه علمی مغز انسان مورد توجه قرار بگیرد، اما نه در رابطه با سیاست."

قتل عام وحشیانه در نروژ،

محصول سیاستهای نژادپرستانه

امپریالیستی است!

در روز ۲۲ جولای ۲۰۱۱ فرد نژادپرست ۳۲ ساله ای به نام "آندرس برینگ برایویک" (فرزند یک سیاستمدار سابق نروژ) با بمب گذاری در یک ساختمان دولتی در مرکز شهر اُسلو و متعاقب آن جمله مسلحانه به اردوی تابستانی جوانان حزب کارگر در جزیره "اُتویا" حداقل ۷۶ نفر را به قتل رساند. (۱) او پس از این جنایت وحشیانه، به محض ورود پلیس به جزیره، خود را به آنها تسلیم کرد. (۲) این واقعه که مرگبارترین حادثه تروریستی در نروژ (از جنگ جهانی دوم تاکنون) محسوب می شود، از برخی جوانب منحصر به فرد بوده و نگاهی به آن، بخصوص از نظر ارتباطی که با شرایط اقتصادی-سیاسی-اجتماعی موجود در کشورهای سرمایه داری دارد، حائز اهمیت است. یکی از خصوصیات برجسته این واقعه، نظرات سیاسی اعلام شده توسط "برایویک" است.

برخی این واقعه را به ماجرای دبیرستان کلمباین-کلورادو، و یا "ارفرت" و "ویندن" آلمان تشبیه می کنند. اما میان آنها تفاوتی مهمی وجود دارد. یکی از این تفاوتها این است که "برایویک" هدف عمل تروریستی خود (قتل عام جوانانی که اکثراً غیر نروژی و وابسته به سازمان جوانان حزب کارگر بودند) را نه به شکلی تصادفی، بلکه با نقشه از قبل تعیین شده و دقیقاً در چهارچوب نظرات سیاسی-اجتماعی خاصی انتخاب کرده و دلایل خود را در تقابل با آنچه که او "مارکسیسم فرهنگی" و "انترناسیونالیسم" و غیره می نامد، توضیح داده است. او به عنوان مثال از طریق انتشار نظراتش در اینترنت (چند روز پیش از انجام عمل تروریستی جنایتکارانه اش) به جهانیان اعلام کرد که قصد دارد حزب کارگر نروژ را نابود کند و هرچقدر که می تواند از مقامات و اعضای آن را به قتل برساند. او حزب مزبور را اشاعه دهنده "چند فرهنگی مارکسیستی" می داند و اعلام می کند که ترور اعضای این حزب را به قصد "حفظ تمدن غرب" و به عنوان "نقطه شروع یک جنگ داخلی در اروپا" انجام خواهد داد. او به سیاست "چند فرهنگی" دولت کانادا نیز اشاره کرده و نفرت خود را از آن اعلام کرده است. (۳)

"برایویک" پس از ارتکاب به جنایت، خودکشی نکرد. این موضوع، علاوه بر دیگر مشخصات عملکرد "برایویک"، نشان می دهد که ادعای پلیس و دولت نروژ که تلاش می کنند عمل او را ناشی از جنون آبی یک فرد منزوی، و عملی کاملاً مجزا و بدون ارتباط با واقعیات سیاسی اجتماعی معرفی کنند، نادرست است. او نه تنها تحت تأثیر جنون آبی عمل نکرد، بلکه با برنامه ریزی هوشمندانه و اهدافی سیاسی دست به آن جنایت زد. (هر جنایتی نشان دهنده جنون جنایتکار نیست. به عنوان مثال عمال جمهوری اسلامی که به هزاران جنایت برعلیه بهترین انسانهای کشور ما دست زده اند، نه تنها دیوانه نیستند، بلکه کاملاً بر ماهیت جنایات خود آگاه هستند. آنها به عنوان مثال، بسیار آگاهانه و بر اساس برنامه ریزی های حساب شده سیاسی به کشتار دهه ۶۰ دست زدند.)



"آندریس برینگ برابویک" تروریست نژاد پرست در اتومبیل پلیس نروژ

AFP Getty Images

پلیس در این رابطه می گوید که هلیکوپتری در دسترس نداشتند و تنها قایقش هم خراب بوده است. بیانیید این موضوع را با توجه به دیگر اظهارات دولت نروژ مورد بررسی قرار دهیم. دولت نروژ همیشه در توجیه سیاست های جنگ طلبانه خود ادعا کرده که شرکت ارتش نروژ در جنگ امپریالیستی افغانستان و حمله هوایی به لیبی "برای حفظ امنیت مردم نروژ و اروپا در مقابل حملات تروریستی پایان ناپذیر ضروری است." اگر این ادعای دولت نروژ درست بوده و واقعاً قصد حفظ جان مردم در مقابل تروریست ها را داشته، چرا یک هلیکوپتر آماده برای متوقف کردن عملی تروریستی در اختیار نداشت؟ چرا یک قایق سالم برای مقابله با حمله تروریستی "پایان ناپذیر" ندارد؟

واقعیت این است که طبقه حاکم بر نروژ (و دیگر کشورهای سرمایه داری) و همه احزاب حافظ منافع این طبقه، یعنی بورژوازی امپریالیستی از احزاب سوسیال دمکرات گرفته تا محافظه کاران و دست راستی های افراطی، به خوبی می دانند که جنگ ادعایی آنها با "تروریسم" پوششی برای پنهان نگه داشتن اهداف و سیاستهای اقتصادی-امپریالیستی آنها و یورش به حقوق دمکراتیک توده ها در سراسر جهان (منجمله مردم کشورهای اروپا و آمریکا) است و ابداً هیچ ربطی به دفاع از مردم کشورهای غربی ندارد.

قتل عام جوانان در جزیره "آتویا" که فساد و پوسیدگی نظام حاکم را به روشنی در معرض دید همگان قرار می دهد، نظامی که خود آفریننده جنایتکارانی مانند "برایدویک" هاست، سیاست های ضدخلقی همه جناح های مختلف سیستم سرمایه داری مستقیماً عامل پرورش این نیروهای نژادپرست و تروریست هستند. در این میان احزاب و نیروهای سابقاً چپ و سوسیال دمکرات ها که برغم هر سابقه ای، بخشی از طبقه حاکم را تشکیل می دهند، اتفاقاً در اغلب موارد منجمله در واقعه اسلو، خود قربانی نژادپرستی و تروریسم می شوند) نیز نقش مهلکی را به عهده داشته اند. در زمانی که احزاب سوسیال دمکرات به کاهش و یا حذف خدمات عمومی، کاهش حقوق ها، کاهش خدمات رایگان بهداشت و درمان برای خانواده های کم درآمد، قطع بسیاری از مزایای کارگران و ایجاد قوانین ضدکارگری دست زدند، احزاب به اصطلاح چپ اروپایی و اتحادیه های کارگری زرد وابسته به آنها نیز به حمایت از احزاب حاکم و اعمال سیاستهای ضدکارگری آنها پرداختند. این عوامل، همراه با تشدید جو ضدکمونیستی، منجر به رشد احزاب دست راستی (بخصوص در اروپا) شده است. کشور نروژ نیز از این قاعده مستثنی نبوده. دولت حاکم بر نروژ از سال ۲۰۰۰ تاکنون بسیاری از خدمات عمومی را خصوصی کرده و حقوق بیکاری و دیگر امتیازات دولت رفاه را کاهش داده و برای توجیه این سیاستهای ضدکارگری و منحرف کردن افکار عمومی به سمت مسائل دیگر، دولت نروژ عمداً به تشدید جو ارتجاعی ضدکارگری دست زده است. علاوه بر این، علیرغم مخالفت اکثریت جامعه با شرکت نروژ در جنگ، دولت نروژ در جنگ در افغانستان و همچنین در بمباران لیبی شرکت کرد و تلاش کرد که این سیاستهای امپریالیستی خود را با طرح "خطر تروریسم از خارج" ساختگی، توجیه کند. این مسئله

در روز ۲۷ جولای گفتگوی زیر را که میان گوینده رادیوی سی-بی-سی کانادا و یکی از مقامات پلیس نروژ انجام شد، از رادیو پخش شد. این گفتگو به روشنی نشان می دهد که پلیس نروژ با دشواری فراوان تلاش می کند که برخی از جوانب این واقعه تروریستی را در ابهام نگه دارد.

سوال گوینده رادیو: "برابویک" گفته که اشخاص دیگری در ارتباط با او بوده و با او همکاری کرده اند. آیا این درست است؟

پاسخ مقام نروژی: نه. این یک ادعا بیشتر نیست. او می خواهد خودش را بزرگ کند. ما تاکنون مدرکی دال بر اینکه همکاری داشته است، پیدا نکرده ایم.

سوال: آیا مدرکی دارید که اثبات کند او تنها است؟

پاسخ: نه. اصلاً مدرکی نداریم. نه در رد و نه در قبول اینکه تنها بوده یا کمکهایی داشته.

سوال: اگر هیچ مدرکی ندارید، چطور مطمئن هستید که او تنها بوده؟ اگر مدرکی وجود ندارد، پس امکان درست بودن ادعای او هم وجود دارد.

پاسخ: نه. با توجه به اینکه در نوشته ۱۵۰۰ صفحه ای اش تأکید کرده که "عمل مستقل شرط موفقیت است"، می توان نتیجه گرفت که تنها بوده.

سوال: او در نوشته اش توضیح می دهد که حتی اگر چندین هسته با هم کار می کنند، اما برای تخفیف ضربه پذیری اشان باید موقع عمل مسلحانه، ارتباطشان را قطع کرده و مستقلاً عمل کنند تا دستگیری یک هسته به دستگیری همه شاخه ها و هسته های دیگر منجر نشود. این تاکتیک دلیل این نیست که او همکاران و همگروه هایی ندارد. بعد از این حرف گوینده رادیو، مقام نروژی چون چیز بیشتری برای گفتن نداشت موضوع را عوض کرد.

بعد از مدتی پلیس اعلام کرد که ۶ نفر را در آپارتمان "برابویک" دستگیر کرده و بعداً به دلیل فقدان مدرک، آزادشان کرده است. سوال این است که اگر ادعای دولت نروژ مبنی بر "تنها و منزوی" بودن "برابویک" درست باشد، این ۶ نفر در آپارتمان یک فرد "تنها و منزوی" چه کار می کرده اند؟

در روزهای جاری مدارک بیشتری دال بر ارتباط "برابویک" با افراد و گروه های تروریستی دست راستی رو شده اند. به عنوان مثال گروهی به نام "English Defence League (EDL)" در ابتدا اعلام کرد که "برابویک" ارتباطی با این گروه نداشته است. اما پس از اینکه مدارکی دال بر وجود این رابطه در مجله "Searchlight" منتشر شد، EDL حرف خود را پس گرفت. (۴)

واقعیت این است که در شرایطی که دولتهای اروپایی و آمریکایی در شرایط اقتصادی کنونی به نفع خود دانسته اند که سیاستهای نژادپرستانه راست ترین و ارتجاعی ترین احزاب بورژوازی را برای پیشبرد اهداف امپریالیستی خود مورد استفاده قرار دهند. بنابراین، تعجب آور نیست که دولتها تلاش می کنند که مسئولیت و نقش مستقیم احزاب راست و نژادپرست را در رشد جنایتکاران نژادپرستی مانند "برابویک" پنهان نگه دارند.

سوالهای بی پاسخ دیگری نیز در رابطه با واقعه تروریستی نروژ مطرح هستند. یکی از این سوال ها در رابطه با تأخیر ۹۰ دقیقه ای پلیس برای رسیدن به محل حادثه (که حدود ۴۰ کیلومتر با اسلو فاصله دارد) است. این تأخیر موجب شد که قاتل بتواند تعداد بیشتری از جوانان را به قتل برساند. (۵)

تأثیر اظهارات رسانه ها، مهاجرین را در حین تردد در شهرها مورد حمله و اهانت قرار دادند.

(۳) از آنجا که در اینجا امکان بررسی کامل به اصطلاح " چند فرهنگی " ادعایی دولت کانادا نیست، تنها به این نکته باید توجه نمود که اتفاقاً بورژوازی حاکم بر کانادا تحت پوشش همین شعار به اصطلاح " چند فرهنگی " خود، سیاستهای ارتجاعی و نژادپرستانه اش را پیش می برد.

(۴) English Defence League (EDL) یک گروه دست راستی و نژادپرست است که تاکنون تظاهرات متعددی را بر علیه مسلمان های پناهنده در انگلستان به راه انداخته است. حدود ۲۵ دقیقه پیش از اینکه پلیس به جزیره مزبور برسد، هلیکوپتری متعلق به NRK بالای جزیره می چرخید و از صحنه قتل عام فیلم تهیه می کرد. نیروی نظامی نروژ به نام "دلتا" که مثلاً خط مقدم دفاعی نروژ در مقابل تروریسم است نیز همزمان با پلیس به جزیره رسید. برخلاف پلیس که نتوانسته بود به موقع خودش را به جزیره برساند (با توجه به این که اکنون مشخص شده که "برایویک" در اتمبیل اجاره ای اش تحت تعقیب پلیس بوده) "برایویک" پس از بمب گذاری در آسلو توانسته بود سریعاً و به راحتی خودش را به جزیره رسانده و بقیه عملیات تروریستی اش را با موفقیت ادامه بدهد. طبق اظهارات "لیپستاد" وکیل مدافع "برایویک"، خود "برایویک" نیز تعجب کرده بود که بعد از انفجار بمب در آسلو، نتوانسته بود خودش را به جزیره اُتویا هم برساند و آن همه آدم را بکشد و بعد از گذشت بیش از یک ساعت و نیم، سروکله پلیس پیدا بشود. او انتظار داشته که بلافاصله پس از بمب گذاری در آسلو مورد هدف پلیس قرار گرفته و کشته شود. **مریم**

نیز به تشدید هرچه بیشتر جو ارتجاعی ضدخارجی و ضدپناهنده (بخصوص بر علیه پناهنده های مسلمان) منجر شد.

واقعه تروریستی آسلو را باید یکی دیگر از هشدارهای جدی به توده های زحمتکش و طبقه کارگر جهان در نظر گرفت.

زیر نویس ها:

(۱) ۸ نفر در بمب گذاری در مرکز شهر آسلو و ۶۸ نفر در جزیره اُتویا کشته شدند.

"برایویک" از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ عضو یکی از احزاب دست راستی نروژ به نام "حزب ترقی" که نماینده راست ترین جناح بورژوازی نروژ می باشد، بوده است. این حزب برای حذف خدمات اجتماعی و برنامه های رفاهی مختلف در نروژ و اخراج پناهندگان از این کشور تلاش می کند و طرفدار شرکت نروژ در جنگ های امپریالیستی است. این حزب در انتخابات سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ حدود ۲۰ درصد آرا را بدست آورد. انتشارات وابسته به این حزب (مانند روزنامه "افتن پستن") به تبلیغ و نشر افکار ارتجاعی و نژادپرستانه و ضدکارگری و مسموم کردن افکار عقب مانده ترین اقشار جامعه (افرادی مانند برایویک) مشغولند.

(۲) با اینکه به محض ورود پلیس به جزیره، "برایویک" خود را تسلیم آنها کرد، اما برخی از مطبوعات دست راستی، مسلمانان افراطی را متهم به ارتکاب این جنایت کردند. این کار آنها منجر به این شد که تا چندین ساعت پس از دستگیری "برایویک"، نژادپرستان و دیگر افراد ناآگاه و حتی برخی از مردم عادی تحت



نه شاه میفرایم
نه رهبر
نه خامنه‌ای، نه آکبر

به یاد مبارزات پرشور و دلاورانه زنان و مردان کشورمان در جریان جنبش دانشجویی-مردمی تیرماه ۱۳۷۸؛ جنبش انقلابی ای که یکبار دیگر از تضاد آشتی ناپذیر کارگران و خلقهای تحت ستم ایران با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و تمامی جناح های ارتجاعی درونی آن پرده برداشت و افسانه اصلاح پذیری این رژیم دیکتاتوری سراسر جنایت و تبهکاری را نقش بر آب نمود.



تظاهرات در دفاع از حق پناهندگی در استرالیا!

در شرایط تشدید سیاستهای پناهنده ستیزی دولت استرالیا، در تاریخ ۲۴ جولای ۲۰۱۱ تظاهراتی در مقابل "ویلا وود" محل نگهداری پناهندگان در سیدنی برگزار گردید. این تظاهرات در حمایت از حق طبیعی و انسانی هر پناهنده برای داشتن یک زندگی آزاد و در اعتراض به تلاشهای دولت استرالیا (حزب کارگر) در خصوص انتقال پناهجویان واقع در بازداشتگاه های این کشور به مالزی شکل گرفته بود. این حرکت اعتراضی به فراخوان نهاد های مدافع پناهندگان سیاسی در سیدنی و تعدادی از جریانات سیاسی سازمان یافته بود تا به سیاست پناهندگی دولت علیه پناهندگان اعتراض شود چون دولت استرالیا طبق مذاکراتی که با دولت مالزی دارد در تلاش است تا پناهندگانی که در این کشور در بازداشتگاه های مخصوص پناهندگان بسر می برند را به تدریج به مالزی دیپورت کند.

تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهایی همچون " نه ! به راه حل مالزی ، آزادی برای پناهندگان سیاسی " (NO MALAYSIA "SOLUTION"; , FREE THE REFUGEES) و " آزادی ، آزادی " علیه این سیاست ضد دموکراتیک فریاد سر داده و به این وسیله توجه رهگذران و ساکنین محل اطراف بازداشتگاه پناهندگان را به سیاستهای ضد انسانی دولت استرالیا جلب کرده بودند.

میز کتاب سیدنی (متشکل از هواداران چریکهای فدائی خلق ایران و دیگر جریانات و افراد رادیکال ...) با بنرها و شعار های خود در این تجمع حضور داشت که پوستر ها شعارهایش با استقبال دیگر شرکت کنندگان روبرو گشت.

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران

۲۰۱۱/۷/۲۵

به یاد کمونیست فراموش نشدنی دکتر "هنری نورمن بثیون"!

دست زد. نورمن که شاهد این فجایع بود، بعدها در خاطرات خود از آن وقایع نوشت "اسپانیا زخمی عمیقی بر قلب من است." پس از اینکه اینگونه گروه های امداد پزشکی مستقر در اسپانیا به بورکراسی بورژوازی آلوده شدند (مانند "ان.جی.او" های امروزی) نورمن از همکاری با آنها دست کشید و در ۶ ژوئن ۱۹۳۷ به کانادا بازگشت. نورمن خود به تنهایی (از طریق برگزاری سخنرانی و افشاگری) در سراسر کانادا در رابطه با وضعیت مردم اسپانیا به روشنگری پرداخت و برای بازگشت به اسپانیا و کمک به مبارزات مردم آن کشور، کمک مالی جمع کرد.



نورمن بثیون در حال نگرانی در بیمارستان صحرایی

نورمن فردی بسیار با احساس و دارای ذوق هنری نیز بود. یکی از اشعار مشهور او شعری است که در زمانی که در جنگ داخلی اسپانیا شرکت داشت سرود. این شعر بارها در مجلات هنری کانادا منتشر شد.

باز هم امشب،
ماه رنگ باخته همیشگی،
که می گذرد در سکوت،
شفاف و مرتفع،
آینه ای ست،

منعکس کننده نگاه خیره و مات و رنجور ما،
به آسمان سرد کانادا.

دیشب،
برافروخته،
سرخ و سوزان،
بر فراز فوج شکست خورده اسپانیایی،
منعکس کننده خون ترشح شده بر چهره مردگان بود،
بر سپر درخشان خود.

رو به آن فرص رنگ باخته،
مشت های کره کرده را بالا می بریم،
و برای آن جان باختگان پی نام،
عهد و پیمانمان را بازتجدید می کنیم:
"رفقا!"

ای آنان که برای آزادی،
و برای دنیای فردا جنگیدید،
ای آنان که برای ما جان باختید،
در یاد ما،
همیشه زنده خواهید بود!"

نورمن در سال ۱۹۳۷ پس از جمع آوری کمکهای مالی و دارویی قصد بازگشت به اسپانیا را داشت. اما وقتی که ارتش امپریالیستی ژاپن در تابستان آن سال حمله نظامی به چین و تسخیر آن را

فاشیست ایتالیا از "فرانسیسکو فرانکو" بر علیه دولت دمکراتیک اسپانیا، نورمن به عنوان عضو یک گروه نظامی متشکل از کمونیست های کانادایی به اسم "کمیته حمایت از دمکراسی در اسپانیا" در سوم نوامبر آن سال به اسپانیا رفت. مدت کوتاهی پس از ورود به مادرید، ضرورت پاسخگوئی به نیاز مجروحین جنگ نورمن را به اختراع ابزار انتقال خون سیار واداشت. (۴) تکنیک انتقال خون سیار را می توان یکی از بزرگترین خدمات انقلابی دکتر نورمن بثیون به طبقه کارگر و مردم جهان دانست. این اختراع او از آن زمان تاکنون در انقلاب ها و مبارزات متعدد طبقه کارگر در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفته است. او که فرد مغرور و خودخواهی نبود، بانک خون سیار خود را که یکی از بزرگترین ابداعات پزشکی نظامی محسوب می شود، به طنز "همان دستگاه انتقال شیر" اما "نوع مجلل آن" می نامید.

در فوریه ۱۹۳۷ گروه امداد نورمن در اسپانیا، به سمت بندر "مالاگا" (در جنوب اسپانیا) روان شد. اما پیش از اینکه به آنجا برسد، بندر مالاگا به دست دشمن افتاد. نورمن در جاده منتهی به مالاگا با بیش از ۴۰ هزار نفر از مردم شهر روبرو شد که به سمت "آلمریا" (که تقریباً در ۱۸۰ کیلومتری مالاگا واقع شده) فرار می کردند. بسیاری از آنها را مجروحین و بیماران و کودکان گرسنه تشکیل می دادند. نورمن سه روز و سه شب در کنار جاده چادر زده و به مداوای بیماران و انتقال آنها به آلمریا پرداخت. در روزهایی که نورمن و همکارانش به مجروحین و پناهنده های غیرنظامی که در این جاده در حرکت بودند کمک می کردند، ارتش فرانکو به بمباران و تیرباران هوایی آنها و بمباران "آلمریا"

هنری نورمن بثیون (Henry Norman Bethune) در ۴ مارس ۱۸۹۰ در "گریون هرست" به دنیا آمد. روحیه فعال و وجدان و خصلت های بشردوستانه که از سنین نوجوانی در او رشد کرده بود، در سن ۲۱ سالگی او را به متوقف کردن تحصیلاتش در دانشگاه تورنتو و احداث کلاسی رایگان برای آموزش خواندن و نوشتن به کارگران مهاجر واداشت. نورمن در ۱۹۱۴ همراه با تیم پزشکی ارتش کانادا در جنگ جهانی اول شرکت کرد و پس از زخمی شدن به کانادا بازگشت و به تحصیلات خود در دانشکده پزشکی ادامه داد. در سال ۱۹۱۷ به عنوان پزشک به نیروی دریایی کانادا پیوست و به اروپا اعزام شد. تجربیاتی که نورمن در ارتش کسب کرد، بعدها که مارکسیست شد و در جنگ داخلی اسپانیا و جنگ دوم چین و ژاپن شرکت کرد، مفید واقع شدند. (۲) او چند سال در بیمارستانهای شهرهای مختلف کانادا به عنوان جراح کار کرد و از شیوه های جراحی ابداعی خود و ابزار و وسایل پزشکی که خود اختراع کرده بود (و برخی از آنها هنوز در کانادا و دیگر کشورهای دنیا ساخته می شوند) استفاده کرد. (۳) هرچند که نورمن در زمینه پزشکی دارای محبوبیت و شهرت جهانی بود و بسیاری از عناوین و جوایز مهم علمی بین المللی را کسب کرد، اما از نظر اجتماعی نیز شخصیتی پیچیده و روشنفکری آگاه بود. او در زمینه پزشکی نیز دارای نظرانی ماتریالیستی بود و معتقد بود که برای درمان قطعی بیماری ها، باید عوامل اجتماعی آنها را نیز تشخیص داده و از میان برداشت. به عنوان مثال، نورمن معتقد بود که فقر اقتصادی ناشی از جامعه طبقاتی اصلی ترین عامل بیماری افسردگی است. از این رو بود که در سال ۱۹۳۵ کلینیکی رایگان برای فقرا تأسیس کرد. او در آن سال ضمن شرکت در کنفرانس جهانی پزشکی در شوروی فرصت یافت که از نزدیک با سیستم پزشکی آن کشور آشنا شود. همان سال به حزب کمونیست کانادا پیوست و گروهی را (متشکل از پزشکان روشنفکر) تشکیل داد که اولین گروهی بود که برای ایجاد سیستم درمان و بهداشت رایگان در کانادا فعالیت و مبارزه می کرد. فعالیت ها و مبارزات چنین گروه هایی (با الهام از انقلاب اکتبر) بود که بعدها دولت کانادا را وادار به ایجاد سیستم خدمات پزشکی رایگان در این کشور کرد.

با شروع جنگ داخلی در تابستان ۱۹۳۶ و حمایت دولت نازی آلمان و ارتش



نورمن در حال مداوای مجروحین در چین- ۱۹۳۸

اما این بار یک نوع ویروس مسموم کننده خون وارد بدن او شد و عفونت شدیدی در خون او ایجاد کرد. اما نورمن تا آخرین روزهای عمر خود دست از کار نکشید. او با طلوع آفتاب ۱۲ نوامبر ۱۹۳۹ در سن ۵۰ سالگی، در آغوش خلق مبارز چین جان سپرد.

وقتی که مائو خبر فوت نورمن را شنید، به یاد او مطلبی را تحت عنوان "به یاد نورمن بثیون" نوشت که یکی از مشهورترین مقالات مائو است که سالها در مدارس چین تدریس میشد. سالها بعد، بیمارستانی که نورمن ساخت و توسط ارتش ژاپن ویران شده بود، مجدداً در همان مکان اولیه ساخته شد. غاری که پناهگاه او بود، و همه خانه های روستایی که او مدتی در آنجا زندگی کرده بود، امروز موزه های متعددی هستند که نوجوانان چینی با مشاهده آنها به یاد نورمن بثیون می افتند و از او به عنوان سمبل "از خود گذشتگی" یاد می کنند. نورمن یک جنبش انقلابی و توده های مبارزی را یافته بود که نمایانگر ایده آل های او بودند. نورمن با عشق به توده های زحمتکش و مبارز، خود را هم‌رزم کمونیست های انقلابی سراسر جهان می دانست، و همیشه تلاش می کرد که هر چه بیشتر خود را از غرور و خودبینی و جاه طلبی های شخصی دور کند و به جامعه جهانی زحمتکشانش بیاندیشد و برای آنان زندگی کند.

مائو در مقاله خود "به یاد نورمن بثیون" گفته است که: "لنینیسم بر آن است که انقلاب جهانی تنها در صورتی می تواند پیروز شود که پرولتاریای کشورهای سرمایه داری از مبارزه آزادیبخش خلق های مستعمرات و نیمه مستعمرات، و خلق های مستعمرات و نیمه مستعمرات از مبارزه آزادیبخش پرولتاریای کشورهای سرمایه داری پشتیبانی کنند. رفیق بثیون این مشی لنینی را در عمل به کار بست... روحیه رفیق بثیون، یعنی خود را بدون کوچکترین توجهی به منافع شخصی تماماً وقف دیگران کردن، در حس بی نهایت

نظامی دشمن ضربه پذیر هستند امید می داشته باشد. او تصمیم گرفت که همه ابزار و امکانات پزشکی و حتی اتاق عمل خود را سیار کند. نورمن در این رابطه نوشت "آن زمانی که دکترها منتظر می شدند بیماران به نزدشان بیایند، گذشته است. امروز، دکترها باید به نزد مجروحین بروند."

نورمن در عرض یک سال پس از ویران شدن بیمارستانش، حدود پنج هزار کیلومتر را اکثراً پای پیاده در خطوط مقدم جنگ ارتش خلق چین پیمود و مجروحین را درمان کرد. او یک اتاق جراحی سیار را که خود مبتکرانه درست کرده بود، روی دو قاطر حمل می کرد. بخش عمده ای از مناطق جنگی چین را راه های صعب العبور کوهستانی تشکیل می دادند که حتی قاطرها نیز به سختی می توانستند از آنها عبور کنند و سربازان وسایل پزشکی و اتاق عمل سیار نورمن را بر دوش خود حمل می کردند.

نورمن با انرژی فوق العاده یک انقلابی عاشق خلق ها، و با خستگی ناپذیری و از خود گذشتگی شگفتی کار می کرد. به عنوان مثال، یک روز در عرض ۶۹ ساعت کار متوالی در زیر آتشبار مداوم دشمن، ۱۱۵ عمل جراحی را بدون لحظه ای استراحت، بر روی انقلابیون مجروح انجام داد.

نورمن در مدت اقامتش در چین بسیار مشهور شده و شدیداً محبوب توده های زحمتکش و مبارزین کمونیست آن کشور شد. مردم او را به زبان چینی "بی کوئین" می خواندند و سربازان در حین یورش به دشمن در صحنه های جنگ فریاد می زدند "حمله کنید، بی کوئین در کنار ماست!" (۵)

داستانهای متعددی در مورد "مردی خارجی که از دشواری ها واهمه ندارد، مردی که غذایش را، لباسش را، و حتی خون خود را به مجروحین جنگ می داد" زبان به زبان در میان توده های زحمتکش چین نقل می شد.

نورمن بثیون نیز پاسخی متقابل به محبت های توده های زحمتکش و انقلابی چین داد. او در کنار آنان مبارزه کرد و جان داد. نورمن تنها زمانی خوشحال و راضی بود که به نیازمندان یاری می رساند. او در نامه ای به یکی از دوستانش در کانادا نوشت "بله، خیلی خیلی خسته هستم. اما فکر نمی کنم هیچوقت در تمام عمرم اینقدر خوشحال بوده باشم. در اینجا به من نیاز هست."

در اواخر اکتبر ۱۹۳۹، نورمن در حال جراحی روی یکی از سربازان مجروح، بطور تصادفی انگشت خود را برید. با اینکه ابزار پیشگیری، منجمله دستکش جراحی در اختیار ارتش انقلابی چین نبود و این اتفاق بریدن دست بارها برای نورمن افتاده بود، اما همیشه بدون خطر از آن گذشته بود.

تشدید کرد، نورمن در خاطرات خود نوشت که "اسپانیا و چین دو جزء یک نبرد واحد هستند. من به چین خواهم رفت زیرا که در آنجا نیاز بیشتری وجود دارد."

در ۸ ژانویه ۱۹۳۸ نورمن به همراه پرستاری به نام "چین ایوان" برای آخرین بار کانادا را ترک کرد و با بیش از ۵۰۰۰ دلار دارو و ابزار پزشکی به چین رفت. از آنجا که او کمونیست بود، از کار در ارتشی که تحت فرماندهی چانکایشک بود خودداری کرده و به ارتش هشتم کمونیست ها ملحق شد و در پایگاه کمونیست ها در شهر "یان" (شهری که در شمال غربی چین قرار دارد و به عنوان زادگاه انقلاب چین مشهور است) مستقر گشت. مائو در همان شبی که نورمن به آنجا رسید با او ملاقات کرده و از او دعوت کرد که سمت مدیریت یکی از بیمارستانهای ارتشی را به عهده بگیرد. نورمن این سمت را پذیرفت اما پس از یک ماه تصمیم گرفت که به خط اول جبهه برود زیرا که فکر می کرد در آنجا به زخمی ها نزدیک تر است و می تواند آنها را بلافاصله مدارا کند و در نتیجه بیشتر مفید خواهد بود.

نورمن در اول ماه مه به مرزهای کوهستانی شمال که صحنه شدیدترین نبردها بود، رفت. او در آنجا با بدترین و وحشتناک ترین شرایط بهداشتی و امدادی روبرو شد. از داروی بیهوشی، ضدعفونی کننده، و حتی از دستکش جراحی و پتو و ملافه تمیز خبری نبود. مجروحین با زخم های باز و عفونت یافته روی گل و خاک می خوابیدند. کمبود شدید داروهای ضدعفونی کننده منجر به شیوع فائقار شده بود و قطع دست و پا تنها راه نجات بسیاری از مجروحین از مرگ بود. نورمن که یکی از معدود پزشکان جراح ارتش کمونیست چین بود، می دانست که با آموزش دادن به جوانان و تعلیم آنان به عنوان پزشک و پرستار می تواند خیلی بیشتر به ارتش انقلابی چین کمک کند. از این رو مائو را قانع کرد که نیروی لازم را برای ایجاد یک بیمارستان آموزشی در اختیار او بگذارد. نورمن خود به طراحی ساختمان بیمارستان پرداخت و با کار و تلاشی خستگی ناپذیر موفق شد بیمارستانی را در طول دو ماه طراحی کرده و بسازد. او چندین کتاب و بروشور مصور پزشکی نوشت که به زبان چینی ترجمه شده و در اختیار شاگردانش قرار گرفتند. هدف او این بود که در عرض ۶ ماه صدها نفر را به عنوان پرستار و در عرض یک سال صدها نفر را به عنوان پزشک جنگی آموزش بدهد. اما این بیمارستان که نورمن شدیداً به آن امید دوخته بود، سه هفته پس از شروع به کار، توسط نیروی هوایی ژاپن بمباران و ویران شد.

نورمن متوجه شد که در این جنگ چریکی انقلابی به ابداع شیوه های انقلابی نیاز دارد و به عنوان مثال نمی تواند به بیمارستانهایی که در مقابل حملات

کردند. اما بنا بر نوشته های کسانی که آنها را می شناخته اند، روحیه برون گرای نورمن که فردی متهور و پرشهامت بود، با فرنیسیس که زنی خویشتن گرا و مطیع شرایط بود، بسیار تفاوت داشت و نتوانستند به زندگی مشترک ادامه دهند. آنها در سال ۱۹۳۳ برای همیشه از هم جدا شدند.

۳- به عنوان مثل "قیچی قفسه سینه بئیون Bethune Rib Shears" نام یک نوع قیچی بزرگ جراحی است که توسط نورمن اختراع شد و هنوز هم در بیمارستانهای همه کشورهای دنیا مورد استفاده قرار می گیرد.

۴- یکی از عمده ترین عوامل مرگ مجروحین جنگی، شوکی است که در اثر از دست دادن خون زیاد به فرد زخمی دست می دهد. فرد مجروحی که حتی زخم های کشنده ای هم نداشته باشد، اگر بلافاصله خون به بدنش نرسد، در اثر شوک ناشی از کاهش خون، جانش را در مدت کوتاهی از دست می دهد. نورمن بئیون در زمانی که در جنگ داخلی اسپانیا شرکت داشت، ایده انتقال خون به جبهه جنگ و تزریق خون به مجروحین را به مرحله عمل درآورد. در آنجا بود که او برای اولین بار در دنیا، دستگاه ها و ماشین آلات سیار انتقال خون را اختراع کرد. نورمن در شهرهای اسپانیا از داوطلبین خون می گرفت و آنها را به جبهه برده و به زخمی ها منتقل می کرد. نورمن با استفاده از این اختراع خود، جان بسیاری از آزادیخواهان را در مبارزات ضدفاشیستی مردم اسپانیا نجات داد. این اختراع نورمن بعدها تکمیل شده و به "بیمارستان های جراحی سیار ارتش" MASH تبدیل شد.

۵- اسم نورمن بتون به زبان چینی: 白求恩

بسیستم بود. این جنگ نتیجه یک دهه سیاست های امپریالیستی ژاپن بود که تلاش میکرد از نظر سیاسی و نظامی بر چین تسلط یابد تا بتواند ذخایر مواد خام و سایر منابع اقتصادی چین را به یغما ببرد.

۲- نورمن در سال ۱۹۲۳ در انگلستان با دختری به نام "فرنیسیس پنی" ازدواج کرد. در سن ۳۴ سالگی به آمریکا رفت و در آنجا اولین مطب خود را دایر کرد. نورمن دو سال بعد، در سال ۱۹۲۶ به بیماری سل مبتلا شد و او را در یک آسایشگاه مسلولین در نیویورک بستری کردند. در فضای مرگبار آسایشگاه که شیوه درمان عقب مانده به کار برده می شد و انزوا و مقررات بسیار عجیب و غیرضروری به بیماران تحمیل می شد، خانواده نورمن تصور می کردند که او به زودی خواهد مرد. نورمن تحت تأثیر چنین فضایی، همسرش را تشویق به جدا شدن از او و بازگشتن به زادگاهش در اسکاتلند کرد. نورمن زمان بسیار دشواری را در آن آسایشگاه سپری کرد. در آن زمان هیچ نوع معالجه و راه مبارزه ای برای درمان مسلولین وجود نداشت. تنها کاری که انجام داده میشد، بستری کردن بیماران در آسایشگاه مسلولین و نگه داشتن آنها در انزوا کامل بود. اما نورمن که روحیه ای بسیار ناآرام و متهور داشت، خود به تحقیق پیرامون بیماری اش پرداخت. پس از مدتی با یک روش جدید اما پرخطر درمان سل آشنا شد و پافشاری کرد که آن روش که "متلاشی کردن مصنوعی قفسه سینه" نام داشت، روی او آزمایش شود. این روش با موفقیت انجام شد و نورمن پس از یک ماه درمان یافت. یک سال اقامت بسیار دشوار و پر رنج در آسایشگاه مسلولین، نورمن را مصمم کرد که بقیه عمر خود را به درمان مسلولین و دیگر بیماران اختصاص دهد. او بلافاصله پس از بهبودی با نوشتن نامه های متعدد به فرنیسیس، از او تقاضای ازدواج مجدد کرد. فرنیسیس در ابتدا نپذیرفت. اما آن دو سرانجام در سال ۱۹۲۹ مجدداً ازدواج

عمیق وظیفه شناسی در کار و علاقه بی نهایت آتشین وی نسبت به رفقا و خلق تجلی می کرد. همه کمونیست ها باید این صفات را از او بیاموزند. کم نیستند کسانی که در کار خود احساس مسئولیت نمی کنند، کارهای آسان را به عهده می گیرند و از کارهای مشکل رو می گردانند، بار سنگین را به دوش دیگران می نهند و بار سبک را خود برمی دارند. آنها به هر کاری که دست می زنند، نخست به خود می اندیشند و بعد به دیگران. آنها هرگاه کار کوچکی انجام دهند، گمان می کنند که دیگر قهرمان شده اند و از اینکه مبادا مردم از آن بی خبر بمانند، لاف زنی و خودستایی می کنند. آنها نسبت به رفقا و مردم نه با گرمی و محبت بلکه با سردی و بی اعتنائی و عدم دلسوزی برخورد می کنند. این گونه افراد درواقع کمونیست نیستند، یا لافل کمونیست تمام عیار نیستند. در میان کسانی که از جبهه باز می گردند، وقتی صحبت از بئیون به میان می آید، هیچ کسی نیست که از او با احترام زیاد یاد نکند و یا تحت تأثیر روحیه او قرار نگرفته باشد. ... هر کمونیستی باید از روحیه کمونیستی واقعی رفیق بئیون بیاموزد. ... ما همگی باید روحیه از خودگذشتگی و بی غرضی را از او بیاموزیم. درست با حرکت از این نقطه است که می توان انسانی سودمند برای توده ها گشت. انسان ممکن است کم توان یا پرتوان باشد، اما با داشتن چنین روحیه ای می تواند انسانی بلند همت، پاک نهاد، خوش اخلاق و عاری از فرومایگی گردد و برای توده ها مفید واقع شود."

زیرنویس ها:

۱- چین و ژاپن از سال ۱۹۳۱ بطور متناوب در حال جنگ به سر می بردند. اما جنگ دوم این دو کشور که از ۷ ژوئن ۱۹۳۷ تا ۹ سپتامبر ۱۹۴۵ (با تسلیم شدن ژاپن) طول کشید، بزرگترین جنگ آسیایی در قرن



در این عکس نورمن بئیون در حال جراحی یک مجروح، دانشجویانش را آموزش می دهد- جبهه جنگ چین با ژاپن ۱۹۳۹



۱۵ سپتامبر ۱۹۳۸- نورمن بئیون در حال صحبت در افتتاحیه اولین بیمارستانی که برای ارتش کمونیستی چین ساخت و از آن برای آموزش پزشک و پرستار استفاده می کرد. این بیمارستان ۲۵ تختخوابی پس از ۲ هفته توسط نیروی هوایی ژاپن بمباران و نابود شد.

جاودان باد خاطره تمامی شهدای بخون خفته خلق!

راه توده (۱)

و ۳۰ خرداد!

توده ها متکی می باشد. همین نیرو ها اعلام کردند که حکومت تازه به قدرت رسیده، بدلیل خصلت ارتجاعی اش، قادر به تامین آزادی و حقوق دموکراتیک توده ها نبوده ولی برای آنکه سرنگون نشود احتیاج به حمایت و همکاری سازشکاران دارد. وظیفه ای که حزب توده بخوبی برای جمهوری اسلامی انجام داد و به وحشتناکترین شکلی هم انجام داد. یعنی در همکاری با ماشین سرکوب دیکتاتوری حاکم و در خیانت در حق توده ها. سردمداران بقدرت رسیده نیز با عناصر خیانتکار حزب توده که خود بارها از خیانت آنها سخن گفته بودند، برای پشتیبانی از حکومت جدید رابطه برقرار کردند (البته تا حدی که مورد نیازشان بود) به این ترتیب جمهوری اسلامی به اعتبار مماشات های سازشکاران توانست خود را از سرنگونی برهاند. و در فردای آن بهاری که توده ای ها آنرا "پیروزی" انقلاب جا می زند آنچه قتل عامی برآه انداختند که کمتر در تاریخ ایران سابقه داشته است.

حال باید پرسید منظور "راه توده" از "گفتگوی انتقادی" با "فدائیان خلق" پس از "پیروزی انقلاب" چیست؟

در اینجا خواننده نمیداند که آیا با پیروزی انقلاب ... فدائیان خلق وارد صحنه فعالیت سیاسی علنی و مسالمت آمیز شدند و یا گفتگوی انتقادی (!) حزب توده با چریکهای فدائی باعث شد که فدائیان از مسیر نادرست جدا شوند؟

بگذریم که در اینجا راه توده، چریکهای فدائی و فدائیان خلق را یکی جلوه می دهد، در صورتی که همه نیروهای انقلابی و هر کسی که با کمترین مسائل سیاسی آشنا باشد میداند که آن بخش از فدائیان خلق که به رهبری منفوری بنام فرخ نگهدار راه حمایت از جمهوری اسلامی را در پیش گرفتند زیاد هم احتیاجی به "گفتگوی انتقادی" با حزب توده نداشته و اصلاً سالها بود که به علت ضربه خوردن سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و فقدان انقلابیون آگاه در سطح رهبری سازمان، افکار توده ای در سازمان نفوذ کرده بود و اگر بعد از انقلاب دارو دسته فرخ نگهدار قادر شدند یک سازمان پیشرو را به تباهی بکشاند و آنرا به مسیر خیانت بکشاند این نه به مفهوم نادرستی "مسیر اولیه" بلکه دقیقاً به معنای عدول از اصول و ارزشهای انقلابی "اولیه" بود. امری که باعث شد بخش بزرگی از سازمانی که درست به دلیل پیمودن همان "مسیر" در دل توده ها جا باز کرده بود و به امید مردم تبدیل گشته بود مسیر خیانت و سرسپردگی یعنی مسیر حزب توده را در پیش گیرد.

در زمانی که مبارزه با حکومت جدید بحکم شرایط عینی در درجه اول اهمیت قرار داشت، حکومتی که جنگ امپریالیستی (ایران - عراق) را به توده ها و جنگ در کردستان را به خلق کرد تحمیل کرد، و هزاران سیاسی و آزادیخواه را بزدان و انقلابیون بسیاری را اعدام کرده و تمام اهداف خود را در این خلاصه کرده بود که با تمام قوا و با تمام وسائل در همه جا مقاومت توده ها را سرکوب کرده و قدرت یکنایی از دیکتاتوری بوجود آورد، حزب توده و اکثریتی ها همچون چاکرپیشگان بی مایه به مارکسیسم و توده ها خیانت کرده و تاریخی بجا گذاشتند که تنها با نفرت و انزجار یادآوری میشود.

بیچاره کسانی که برای پیدا کردن مسیر درست به "گفتگوی انتقادی" با حزب توده دلخوش کرده بودند و زمانی به خود آمدند که دستانشان همچون توده ای ها به خون انقلابیون آغشته شده بود.

زیر نویس:

۱- از آنجا که سازمان راه توده در سال ۱۳۶۹ از حزب توده جدا شده است تا قبل از آن در تمام خیانتهای این حزب دخیل بوده و هر جا که از حزب توده نام برده ایم منظور ما "راه توده" نیز هست.

عبداله باوی

۲۲ جولای ۲۰۱۱

یکی از انشعابات متعدد حزب خائن توده به نام "راه توده" به بهانه سالگرد رویداد ۳۰ خرداد مقاله ای نوشته است با عنوان "مجاهدین خلق، بیش از سه دهه ابزار دست بازیگران اصلی صحنه سیاسی ایران شدند". در آن مقاله راه توده ضمن به اصطلاح بررسی - طبق گفته شان - "حادثه" سی خرداد در رابطه با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز گفته است که: **"با پیروزی انقلاب ایران دو نیروی عمده که پیشینه آنان به جوانان و دانشجویان عصیانگر باز میگشت، یعنی مجاهدین و فدائیان خلق وارد صحنه فعالیت سیاسی علنی و مسالمت آمیز شدند، صحنه ای که در آن تجربه ای نداشتند."** (تاکید از من است) نویسنده راه توده سپس با فراموش کردن تاریخ واقعی حزب توده که در تمام حیات سیاسی خود "ابزار دست" بخشی از بازیگران "صحنه سیاسی ایران" بوده است مدعی می شود که: **"حزب توده ایران... با آماج برقراری یک گفتگوی انتقادی با چریکها وارد فضای سیاسی بعد از انقلاب شد. نشستهای "بررسی و پاسخ" ... با همین هدف شکل گرفت. نتیجه این گفتگوی انتقادی در شرایط تحولات مساعد انقلاب به جدا شدن تدریجی و قاطع فدائیان خلق از مسیر نادرست اولیه انجامید..."**

به این ترتیب روشن می شود که به ادعای "راه توده" سازمانهایی که در خود ایران و در زیر سلطه دیکتاتوری شاه سالها درگیر مبارزه ای خونین بودند "تجربه" نداشتند اما حزب توده که به دنبال خیانت هایش در مقابله با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۲۳ اساساً صحنه مبارزه را ترک و به خارج از ایران رفته بود و برای سالها هیچ حضورتشکیلاتی در جامعه نداشت آنچه با تجربه بود که توانست نه تنها **"وارد صحنه فعالیت سیاسی علنی و مسالمت آمیز"** شود بلکه مهم تر از آن فدائی ها را هم از "مسیر نادرست اولیه" به راه "راست" هدایت کند!

با توجه به نتایج آشکار فعالیت های **"سیاسی علنی و مسالمت آمیز"** حزب توده و حمایت آشکار اش از جمهوری دار و شکنجه جمهوری اسلامی فکر نمی کنم ضرورتی به بررسی بیشتر این اراجیف وجود داشته باشد.

اما چون "راه توده" در این تاریخ نگاری توده ای وار تحریفاتی تاریخی کرده لازم است تاکید شود که چرا "راه توده" توضیح نمیدهد که منظور آنها از "پیروزی انقلاب ایران" چیست؟ به واقع در سال ۵۷ چه کسانی و به نمایندگی از کدامین طبقه انقلاب را به "پیروزی" کشاندند؟ در حالیکه می دانیم که نیروهای انقلابی از همان فردای "پیروزی" انقلاب با بررسی سیر رویداد ها اعلان کردند که قیام بهمین شکست خورده است و سردمداران جمهوری اسلامی فریبکارانی هستند که فقط حکومت را از دست رژیم شاه مخفیانه تحویل گرفته اند و خصلت سیاسی این حکومت کماکان دیکتاتوری بورژوازی وابسته و بیانگر سلطه ارتجاع محض می باشد. قدرتی است که مستقیماً بر فریب و سرکوب



آرش کمانگیر و طالبان ما!

جالبتر این جاست که زمانی که مقامات جمهوری اسلامی به ناگاه و با شدتی بیش از انتظار با موج اعتراضات مردم در اینجا و آنجا مواجه شدند، می‌گویند که این کار را برای "زیباسازی شهر" به انجام رسانده (!!!!) و تنها در پی جابه‌جایی تندیس‌ها هستند! البته برخی از این "مسئولان" نیز دلیل برداشتن تندیس‌ها را درخواست "جمعی از فعالان فرهنگی استان" ذکر کرده‌اند، بدون اینکه قادر باشند اشاره‌ای به اسامی و عناوین این فعالان فرهنگی از همه جا بی‌خبر بکنند!

"دادستان" کشوری خواستار از میان برداشتن رد پای این "اهانت" به "ساخت امام" است که در آن آخوند دیگری به نام موسی سالمی، که مدت‌زمانی است که "امام‌جمعه خمینی‌شهر" است در مورد چند زن که چندی پیش در یکی از باغهای این شهر مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند با وقاحت تمام گفته است: "آنها که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، آدم‌های علیه‌السلامی نبوده‌اند و با شراب‌خواری و رقاصی یک عده دیگر را تحریک کرده‌اند که باید در جای خودش به این جرایم هم رسیدگی شود" و "سرهنگ حسین‌زاده" رییس آگاهی استان اصفهان، نیز در همین مورد داد سخن داده که "اگر در این حادثه خانم‌ها حداقل حجاب را در باغ رعایت کرده بودند، شاید مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفتند".

به راستی که روزگار غریبی است! ماجرای تخریب تندیسهای میدان شهر ساری به روشنی بیانگر دید فرهنگی و اجتماعی سگان زنجیری سرمایه که بر کشور حاکم هستند، می‌باشد. کسانی که با دیدگاه فرهنگی دهشتناک و ارتجاعی و ضدانسانی و قرون وسطایی "اسلام راستین" خود به توجیه سلطه ضد‌مردمیشان مشغول‌اند. به یاد بیاوریم که چند سال پیش همپالکی‌های اینان در افغانستان، یعنی دارو دسته طالبان، چگونه با بهانه‌ای مشابه دست به تخریب مجسمه بودا با بمب‌گذاری و انفجار آن که در یکی از کوه‌های این کشور تراشیده شده بود، زده و مجسمه را که یک یادبود عظیم فرهنگی بود که سالهای سال در سکوت مطلق خود در آنجا ایستاده بود، از میان بردند.

جز اهانت به نام امام نیست و جمع‌آوری این مجسمه‌ها به شهرداری ابلاغ شد.^۱ به این ترتیب معلوم شد که مسئولین شهرداری ساری جهت حفظ "شان" نداشته امام جنایتکارشان مجسمه‌ها را برداشته‌اند!!!! آنهم به دستور شخص شخصی دادستان شهر یعنی جناب "اسدالله جعفری" که آخوندی است که مقام "دادستانی" در شهر ساری را بر عهده دارد. از قرار معلوم ایشان به ناگاه به این جمعیتی رسیده که "وجود مجسمه‌های اسب‌ها در میدان امام" اهانت به "نام امام" است و از این رو دستوری به شهرداری ابلاغ کرده که باید این "توهین" را چاره کرده و شبانه تندیس‌ها را بر زمین واژگون سازند؛ بنیوا آرش فه‌رمان اسطوره‌ای ما هم که مرتکب "اشتباهی نابخشودنی" شده و بر اراه‌ای در پی این اسب‌ها سوار بوده است، کیفر این کوتاه‌بینی و آینده‌نپندیشی خود را دیده و تندیس‌اش به سرنوشت تندیس اسب‌ها که از قرار با وجود خود به "ساخت امام" توهین می‌کردند، واژگون گردیده است!!!! جالب اینجاست که جناب "دادستان" و تمامی "دادستان‌های پیشین شهر و دیگر مقامات جمهوری اسلامی در شهر و استان (از جمله "امام جمعه"، نماینده "رهبر" و رئیس "دادگاه انقلاب") در خلال تمامی این سالها که نام میدان "امام" بوده و تندیس‌های بزرگ اسب‌ها و سپس آرش در میدان بوده‌اند، متوجه این "اهانت" نابخشودنی نشده و به ناگاه جناب "دادستان" آنچنان در این مورد "خواب‌نما" شده و همانند ارشمیدس کشفی بزرگ کرده و فریاد برآورده‌اند "یافتیم!!!!!!"; آنچنان که حتی کمترین لزومی ندیده‌اند که "انجمن شهر" و اعضای آن را که دستکم بر روی کاغذ عهده‌دار مسئولیت اداره شهر و دارایی‌های آن هستند در جریان امر قرار داده و منتظر "تصمیم" آنان باشند! بدینگونه بود که بر سر تندیسهای آرش و ۱۶ اسب، آن رفت که چندی پیش بر سر تصویرک از خالق آرش، فردوسی، در مشهد آمده بود: آنها نیز جمع‌آوری شدند! به این ترتیب روشن شد که میدان خالی شده بهتر "شان" آن فریبکار رذل را به نمایش می‌گذارد.

یکی دو روز پیش از فرارسیدن سالروز مرگ خمینی، این جلاد توده‌های ما، اهالی شهر ساری - مرکز استان مازندران- با نابوری شاهد ناپدید شدن مجسمه‌هایی شدند که سالها بود در میدان "امام" (پیش از آن میدان "ولیعهد" خوانده می‌شد) قرار داشته و تزیین‌کننده زیبایی برای این میدان بودند. این تندیسها شامل چندین اسب که از سال ۱۳۵۴ در میدان نصب شده بودند و مجسمه‌ای از آرش کمانگیر فه‌رمان اسطوره‌ای ایران، که چند سال پس از آن به این مجموعه اضافه شده بود، بودند. همانطور که در عکس ضمیمه دیده می‌شود آرش ایستاده بر اراه‌ای در پس دو اسب، با تیر و کمانی در دست، در حال پرت کردن تیری است که با مایه گذاشتن از جان خویش به آن نیرو بخشیده، گویی به آن پر و بال داده تا کیلومترها به پیش رود و بدینگونه سرحد مرز ایران و توران را با آن مشخص ساخت.

در ابتدا پندار عمومی اهالی آن بود که این تندیسها هم مانند مجسمه‌های بسیاری که در سالهای اخیر در اینجا و آنجای ایران به ناگاه "ناپدید شده" و سپس گفته می‌شد که آنها هم "به سرعت رفته‌اند" (!!!!) اسیر دستن "سارق‌های" کارکشته شده‌اند. اما دیری نپایید که روشن شد که ناپدید شدن این تندیس‌ها ماجرای دیگری دارد. و به همین دلیل هم فرامرز نقیبی، رئیس شورای شهر ساری، مجبور شد اعلام کند که اسب‌ها (و آرش) سرعت نشده بلکه توسط شهرداری جمع‌آوری شده‌اند!!!! نقیبی که خود به خوبی می‌داند از میدان (و از میان) برداشتن تندیس‌ها مورد اعتراض مردم شهر قرار گرفته و خشم بسیاری را برانگیخته است (تا جایی که به گفته خودش در خلال چند روز به ۱۷۰ تماس تلفنی در این مورد پاسخ گفته است) در پاسخی ابلهانه به این یورش اضافه کرده "آن قدر در شهر عقب‌ماندگی داریم که مسئله جمع‌آوری اسب‌ها در مقابل آن کوچک است!!" رئیس شورای شهر ساری، در اینجا پس از این زمینه‌چینی‌ها مسئله اصلی را طرح کرده و گفت: "بر اساس دستور دادستان، وجود مجسمه‌های اسب در میدان امام چیزی

گزارشی از آکسیون ۱۸ تیر در لندن!



در دوازدهمین سالگرد جنبش دانشجویی- مردمی سال ۱۳۷۸، جنبشی که افسانه اصلاح پذیری رژیم جمهوری اسلامی و ماهیت ضد خلقی جناح اصلاح طلب حکومتی را با وضوحی حیرت آور بار دیگر به اثبات رساند، و در حمایت از جنبش انقلابی توده های تحت ستم ایران بر علیه تمامیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، روز شنبه ۱۸ تیر سال ۱۳۹۰، یک آکسیون افشاگرانه در شهر لندن برگزار شد.

این حرکت اعتراضی در مقابل ساختمان بانک ملی رژیم در لندن برگزار و با حمایت مردم محل روبرو شد. پلاکاردهای بزرگی با محتوای شعار "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد، موسوی، مرگ به نیرنگان، خون جوانان ما می چکد از چنگتان" در محل نصب شده بود و عکسهایی از جنایات ننگین جمهوری اسلامی در جریان سرکوب خیزش انقلابی سال ۸۸-۸۹ به همراه تصاویری از اعدامهای بیشمار جمهوری اسلامی، نیز به نمایش درآمده بود که توجه عابری را جلب می کرد و آنها را به پرسش در باره اوضاع جاری ایران و چشم انداز مبارزات جاری بر می انگیخت.

در جریان گفتگو با مردم محل، برگزارکنندگان آکسیون ضمن افشای چهره ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و جنایات روزمره آن بر علیه کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان و خلقهای تحت ستم ایران، بر نقش و ضرورت حمایت مردم انگلستان از جنبش دمکراتیک و آزادخواهانه مردم ایران تاکید می کردند و در پاسخ، بسیاری از رهگذران طوماری که در حمایت از خواست آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی در آن طرح شده بود را امضا میکردند. یکی از رهگذران که مردی انگلیسی بود و می گفت که در ایران مدتی زندگی کرده است پس از خواندن اطلاعیه ای که در محل آکسیون توزیع می شد با یادآوری تجارب جنبش انقلابی مردم بر علیه رژیم ضد خلقی شاه تاکید داشت که "امیدوارم این بار جنبش مردم ایران بتواند با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به خواستههای دمکراتیک خود دست پیدا کند".

یک جوان لیبیایی نیز با اعلام حمایت از اهداف آکسیون مطرح کرد که دشمنان مردم ایران و لیبی مشترک هستند. او از این که می دید رفقای ما در تحولات لیبی قاطعانه رژیم ضد خلقی قذافی و دخالت و تجاوز امپریالیستها در لیبی را همزمان محکوم می کنند بسیار خوشحال بود و مطرح می کرد که دخالت نظامی ناتو باعث شده که طرفداران قذافی جنایات خود بر علیه مردم لیبی را توجیه کند و اضافه می کرد ما به هیچ وجه خواهان دخالت نظامی امپریالیستها در کشور خود نیستیم و اگر قدرتهای امپریالیستی دخالت و حمایت خود از قذافی و رهبران اپوزیسیون دست ساز این کشور را قطع کنند، مردم مبارز لیبی خود با دیکتاتور حاکم بر این کشور و دودسته های وابسته تعیین تکلیف خواهند کرد. در جریان این حرکت مبارزاتی که برای جلب افکار عمومی نسبت به اوضاع ایران و ضرورت حمایت از جنبش انقلابی توده های تحت ستم بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و تمامی جناح های ضد خلقی اش سازمان یافته بود، اعلامیه هایی به زبان انگلیسی و فارسی در میان رهگذران پخش شد.

حرکت مبارزاتی فوق به فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلیس برگزار شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن
۱۸ تیر ۱۳۹۰ - ۹ جولای ۲۰۱۱

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!